هوالله تعالی شأنه

این مجلد محتوی بر دو کتاب است

(۱) در نحو و صرف خط آریا (ارین) معروف بخط میخی که در امکنهٔ عدیده قدیمه نقش بر سنگ است

(۲) مختصر جغرافی هندوستان طرزی تازه بطریق سؤال و جواب

از تالیفات خردمند فرزانه و فیلسوف یگانه جناب مستطاب نصیرالدین میرزا آقای

فرصت حسینی شیرازی

ادام الله تعالی ایام حیاته و برکاته

در بندر معمورهٔ بمبئی در مطبع سپهر مطلع ناصری صورت انطباع پذیرفت در شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری

۱۳۲۲

هوالله تعالی شانه

این مجلد محتوی بر دو کتاب است

(۱) در نحو و صرف خط آریا (ارین) معروف بخط میخی که در اماکنهٔ عدیده قدیمه نقش بر سنک است

(۲) مختصر جغرافی هندوستان طرزی تازه بطریق سؤال و جواب

از تالیفات خردمند فرزانه و فیلسوف یکانه

جناب مستطاب نصیرالدین میرزا آقای

فرصت حسینی شیرازی

ادام الله تعالی ایام حیاته و برکاته

در بندر معمورهٔ بمبئی در مطبع سپهر مطلع ناصری صورت انطباع پذیرفت در شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری

سنه ۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از ستایش یکتا خدای جهان و درود بر روان پیغمبر آخر الزمان گوید اقل احقر ولاشیء اقهر فرصت حسینی شیرازی ابن بهجت غفر لهما که در این اوان که عبارتست از سنهٔ یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری و مطابق است با سنهٔ یکهزار و نهصد و چهار مسیحی در بندر ابوشهر این رساله را که در صرف و نحو خط میخی است نگاشتم و بیادگارش گذاشتم

سبب تالیف

از شیراز علیین طراز که مولد و موطن من بنده است حرکت نمودم بعزم هندوستان برای طبع دو سه کتاب از مؤلفات خود زمانیکه وارد بندر مذکور شدم زمام اختیار بنادر بکف اقتدار بندگان جناب جلالتماب اجل اکرم آقای رضا قلیخان

سالار معظم امیر تومان بود

لدی الورود یکی را باحوال پرسیم مقرر نمود و بمحضر انور خویش دعوت فرمود چندان شفقت و مرحمت که شیوه مرضیه بزرگان نسبت بخردان دیدم که بنهایت خجل گردیدم با اینکه تا اینوقت بحضور مبارکش تشرف نجسته بودم

(بلی) سابقاً که ریاست قشون آذربایجان را داشتند وقتی بمناسبتی دستخطی انجم نقط از جانب سنی الجوانبشان رسید و سرافرازی بخشش بندهٔ کمین گردید

نظر باینکه عمّ کامکارش حضرت مستطاب اشرف آقای نظام السلطنه ادام الله تعالی ایام حیاته پیش از این سنین در فرمانفرمائی مملکت فارس همواره مورد عنایتم میفرمود همچنین پدر بزرگوارش مرحوم برهان الدوله روح الله روحه

در آن ایالت همه اظهار مرحمت مینمود اینک معظم الیه تا حتی بپدر و
عم خود خسته که در این چند روز توقفم بتفقدات متوالیه و توجهات
عالیه نواخته

همچنین از پیشکار با اقتدار دل آگاه دولتخواه بصیر روشن
ضمیرش یعنی جناب میرزا خلیل الله معز الممالک صانه الله
تعالی عن المهالک اشفاق شایان و الطاف نمایان که
از صفات حمیده ایشانست دیدم

اظهار بما ذکر از باب وامّا بنعمة ربّک فحدّث بود
والا ساحت جلال این سالار مبرا از آن است که کسی او را
وصف نماید یا حضرتش را مدح سراید

چنانچه باول ملاقاتش یافته و بحقیقت دانستم که از چاپلوسی
اشخاص عرفان مآب صدر نشین معرض است و از تملق

مردمان ظرافت آداب مدحت آئین معترض سخن کم میسراید
و چون سراید نیکو و متین فرماید ساده گوئی و ساده نویسی
را دوست میدارد اغلاق و اغراق کلام را منع مینماید

(اعتراض)

این افقر احقر قرب سه سال بود که مطلقاً شعری نسروده
و اصلاً بیتی نگفته بودم که اهمیت دیگر خیالات عالیه و اشرفیت
کمالات متعالیه را بیشتر دیده ام (ویژه) که در این اوان
از فضایح افعال و اعمال جماعتی متشاعر بازار شعر و شاعری
کاسد و متاع سخن سرائی فاسد گردیده (بهر حال) در آن مجلس
صحبت از شعر در میان آمد بتری جستم ظریفی صاحب طبع
بیتی از خود خواند بحر مجتث مقفا بحرف نون و طلب جواب نمود
از آنجا که اهل سخن را طبعی است فضول جواب را بقصیده که مشتمل

بر رنج راه سفر است در عرض یک شب ارتجالاً بدون رویّه قرار دادم و فردا صبح همان را بآستان ملک پاسبان سالار معظم ارمغان فرستادم (این است)

سفر گزیده ام و دور گشته ام ز وطن / که در وطن همه رنجم نصیب بود و محن

چو اختیار نبودی مرا بحکم قضا / باضطرار رضا گشته ام بترک وطن

بملک فارس مرا قدر را نقدر کاهید / که پر کاهی قولم نبود مستحسن

متاع فضل و هنر بود آنچنان ارزان / که هیچکس نخرید از منش یک ارزن

بویژه آنکه هنر از تنم چنان خیزد / که گوهر از تک بحر و زر از دل معدن

اگرچه صیت کمالم ز قاف تا قاف است / بود چو عنقا در کنج عزلتم مسکن

سخن سرای دگر هست و اهل فضل دگر / سخن سرای فاضل اگر که خواهی من

نمیشود ز سخن قدر اهل فضل فزون / ز فضل میشود افزوده قدر اهل سخن

سخن سرائی باغی است کاندران باید / سخن سرایان همچون هزار دستان زن

درین حدیقه

در این حدیقه کنون بر بجای صوت هزار / نعیب زاغ همی بشنوی و بانگ زغن

دلم ز صحبت زاغ و زغن بتنگ آمد / چنانکه همدم غم گشتم و قرین حزن

عنان صبر و سکون شد ز دست من بیرون / زدم بعزم سفر زود کوهه بر توسن

رهی بپیش گرفتم که در مهالک آن / هلاک میشود از هول دیو و اهریمن

نعوذ بالله زین راه پر ز خاره و خاک / چه خار موزه شکاف و چه خاره پای شکن

یک از مهالک آن دشت ارژنه است که هست / هزار مار قوی زیر هر بن ارژن

ز بعد آن کتل پیرزن که از سختی / نه طفل جان برد از دست او نه مرد و نه زن

سپس بود کتل دختر آنکه مرد نهم / بکام کام رود چون زنان آبستن

به تنگ ترکان رستم قدم ز پای چنانکه / بچاه ترکان افتاد و شد ز پا بیژن

کاریج و کتلش بشکند دل و پهلو / مداریج و قللش بشکند سر و گردن

چنان ز رنج گلو غصه بسته راه گلو / که ناله می‌نتوانم نمود یا شیون

به تنگنای فرامرز را فتد چو گذار / شود هلاک چو در کام اژدها بهمن

بدین طریق گذشتم ازین مهالک صعب   که تا رسیدم بر آستان میرزمین

خدایگان ملک پاسبان مهین سالار

که خوانده است معظم شهش بسر و علن

چند روز متوقف این بندر بودم و منتظر آمدن جهاز برای رفتن بهندوستان   روز نسیم ورود من بنده را فرمود مختصری از خطوط میخی که بر احجار آثار قدیمه و ابنیهٔ عتیقه منقور است در کتاب آثار عجم مؤلفهٔ خود نوشته   چنانچه ممکن باشد رساله اکمل ازان تالیف نما

عرض نمودم بلی انچه در کتاب اثار عجم مذکور و مسطور است مختصر است و از اختصار گذشته مجهولاتی چند در آن است که پس از طبع و نشر آن کتاب معلوم شد   یعنی نزد (دکتر مَن) المانی (که شرح حالش بیاید) بتکمیل ان پرداختم اگرچه زمانش خیلی

قلیل بود   ولی بحکم ما لایدرک کله لایترک کله پاره از اصطلاح آن آموختم   از روی بهجت و مسرت فرمود باید همین جا تالیفی درین مقوله بنمائی بطوری که دست اطناب را از دامان کلماتش دور داری و پای ایجاز را درمیان آری   از سخنان مسجع مقفای مضاف بیکدیگر احتراز کنی   عبارات را صاف و ساده نویسی   انگاه کسی را متکفل طبع آن فرمود که پس از اتمام بدار الطبعش برد   و بانطباعش رسیدگی کند

چون تمرد رایک نحوه از سوء ادب دیده انگشت قبول بر دیده نهشتم و این رساله را در مدت چهار روز نوشتم تقدیم حضور مبارکش نمودم و از بندگان حضرتش اعطار دیده و تحسین شنودم (بالجمله) نظر بانیکه حقوق ارکان دولت و اعیان ملت را رعایا و برایا همواره باید منظور دارند   ازاین رهگذر است

که دیده و شنیده را مشهود میدارم (بازمیگویم)
این اظهار نه برای اعلاء شئونات و بزرگواری ان وجود
مقدس است چوکه حضرت حق جل وعلا که جاعل اشیاء است
و فاعل ما شاء و مایشاء رجال مملکت را سبب آسایش
اهل حسب و نسب قرار داده و اسباب آرامش صاحبان
فضل و ادب پس چنین کس بوظیفه خود رفتار و بتکلیف
خویش عمل نموده است

وکذا این اشعار نه برای افتخار خود بنده است چراکه فقیر را
هرکس شناسا آمده دانسته که هرگز نه کسی را برای صله مدحی
سروده ام و نه بجایزه اش وصفی نموده ام کفی بالله شهیدا
پس این اظهار و اشعار برای این است که اجله دولت و اعزه
مملکت صاحب اختیاران کشور مالک رقابان شکرگ

رایات معدلت و فرمانفرمائی برافراخته و ممالک را مطرح
اشعهٔ انوار جلال ساخته اند بشنوند و ببینند پس بدین
گونه خصائل اقتفا جویند و باین مراسم اقتدار نمایند
(بالجمله) برحسب امر مطاعش این کلمات را ساده نوشتم
چنانکه دیدی و از وصافیش درگذشتم چنانکه نشنیدی
اکنون عنان شبرنگ قلم را بمیدان مقصود منعطف میسازیم
و از خدا مدد میخواهیم که در این شبه جزیره با عدم اسباب
تألیف و ادوات تصنیف چیزی بنویسیم که فاتحین ابواب
کنوز این رموز بر آن خرده نگیرند و عیب جوئی ننمایند طوری نوشته
آید که مطرح انظار اهل دانش و موقع ابصار صاحبان
بینش باشد افوض امری الی الله
تعالی

بنام یکتا خدای مهربان

مقدّمة چند مطلب باید گفته شود برای تشویق ذهن شما و
برای اینکه مستعد شوید در آموختن خطوط میخی
نمیگوئیم از این رساله ما شما در خواندن تمام خطوط میخی کامل میشوید
و مسلّط میگردید بر آنها یعنی چنان آن خطوط را میخوانید که خط نسخ
یا نستعلیق خودتان را و نمیگوئیم از این تالیف منطیق میگردید
و در کلمات خطوط میخی داد فصاحت و بلاغت را میدهید
ولکن میتوانم عرض کرد اگر بدقّت نظری در این رسالهٔ
ما بفرمائید باز نظری در ثانی همچنین در ثالث و مطالبش را
مرکوز ذهن نمائید و صورت حروف را همیشه در نظر داشته باشید
هر کجا بر احجار از این خطوط ببینند از خواندنش بی بهرهٔ
صرف نخواهید بود (بقول عوام) کورسوادی بهم خواهید رسانید

حالا مطالب مقدمه را میگوئیم
بدانکه خطوط میخی را از آن جهة میخی میگویند که اجزاء آن تمام
بشکل میخ است (چنانکه مشاهده میکنی) واین اسم از جملهٔ
مستحدثات مردم است که در این ازمنه بزبانشان جاری است
والّا این خطّ آریا (ارین) میباشد که در سراهای تخت جمشید
(پرسی پلیس) فارس و بیستون کرمانشاهان وغیر ذلک
بر احجار منقور است
دیگر میخواهیم بدانیم که این خط را از کجا یافته وچگونه خواندند
اگرچه در کتاب آثار عجم که بطبع رسیده شرحی درین خصوص مفصّل
نوشته ام ناچار در این رساله هم مختصری از آن بیان
خواهم نمود
نوشته ام مقدمهٔ که بسیاری از زبانهاست که بمنزلهٔ اولادند

یک زبانی را که بمشابه پدر است (یا اینکه) مثل شاخه های هستند که از تنه و کنده درختی روئیده باشند

و گفته ام که غیر از زبان چینی و سریانی و عبری و عربی دیگر زبانها در اصل یکی بوده اند (نیز گفته ام) بواسطهٔ متفرق شدن اهل یک زبان بامکنهٔ مختلفه در لهجه و لغاتشان تغییر بهم رسیده و زبانها مختلف شده (این مطلب تفصیلی دارد و در آن کتاب مشروحاً نوشته ام رجوع بآن نمائید) دلیل براینکه اکثر زبانها در اصل یکی بوده بازنگاشته ام که در لغات آنها لابد مابه الاشتراک است و بعض حروف (مثال زده ام) مثلاً کلمه (پدر) در انگلیسی (فذر) است و بزبان لاتین (پتر) و بسانسکریت (پتری) و به بنگالی (پیتر) و همکذا مثالهای دیگر زده ام اینجا همین قدر کافی است

ماحصل میخواهم بگویم در خطوط آریا (میخی) اکثر لغاتی که در السنهٔ مختلفهٔ حالیه است یافت میشود خاصه در سانسکریت که قدیمی تر زبانی است که باقی مانده

وقتی از اوقات در سیوند (نام دهی است) که بتخت جمشید (پرسی پلیس) نزدیک است فرود آمدم بخیال افتادم که بسا از لغات تخت جمشیدی در میان آنها (یعنی سیوندیها) هنوز باشد نظر بهمسایکی و قرب وجوار آباء و اجدادشان بساکنین تخت جمشید (همین طور بود که خیال کرده بودم) لغاتی در زبان ایشان دیدم که خیلی نزدیک است بالغات منقوشه بر احجار از خط میخی

مطلب دیگر که میخواهیم بیان کنیم خط میخی را چه طور

توانسته شد بخوانند و چگونه بدان پی بردند (اگرچه در آثار عجم این را نگاشته ام) در سنهٔ یکهزار و هشتصد و شصت و اند مسیحی حکیمی مسمی باسپیکل (SPIEGEL) از اهل جرمن مایل شد که خط میخی را بتواند بخواند همت نموده از ملک خویش برخاسته چندین سال باطراف واکناف گردش کرد تفصیل زحمات وی را کتابی باید جداگانه که این مختصر را گنجایش نیست (بر سبیل اجمال گوئیم) بسیاری از کتب قدیمه را جمع نمود و از هر طایفهٔ که از زبانهای قدیم اطلاع داشتند کسب لغات کرد و زبان سانسکریت را که گفتیم قدیمی تر زبانهاست فرا گرفت بلغات پارسی و پهلوی و زند و پازند نیز دست یافت و هر زبانی را که با زبان آریا نزدیک بود و برادر بود تحصیل کرد در این بین اوراقی چند

از پوست کهنهٔ مندرس که بر روی آنها خط (اریا) میخی نوشته بودند و بجز از آن بخط پهلوی ترجمه کرده بودند بدستش آمد بامداد آن ترجمه خط پهلوی حروف تهجی خط میخی را دریافت و بمددکاری السنهٔ که با لسان آریا (ارین) برادر بودند مفردات سپس مرکبات را فهمید فی الجمله قواعد صرف و نحو آنها را نیز ادراک نمود

پس از اسپیکل مذکور حکمای دیگر پیروی او را کردند رفته رفته تکمیل نمودند هرکدام که اشتباهی در خیالشان دست داده بود دیگری از روی اجتهاد رفع آن اشتباه را نموده مظنون خود را در تالیف خود ثبت و ضبط مینمود تا کنون بجائی رسیده که بخوبی خوانده میشود

دیگر از مطالبی که باید دانسته شود این است که در این

خط مجهولاتی باقی است که تاکنون برای احدی مکشوف نگردیده
مثل اینکه ما نمیدانیم اسم حروف تهجی خودرا چه میگفته اند
یا اسم بعض از اشیاء که بکلی نامی ازان در کلماتشان دیده
نشده چه بوده (مثالی بزنیم) آئینه که در عربی مراة است
در کلمات آنها استعمال نشده ماهم نمیدانیم به آینه چه میگفته اند
دلو که بفارسی دول گویند در الفاظشان نیست ما نیز بیخبریم
که بزبان آنها چه بوده وقس علی هذا

تنبیه چندی قبل وپس از تالیف کتاب آثار عجم حکیمی
دانشمند وسیاحی بی مانند موسوم به دکتر مَن
(Dr. Mann) آلمانی بشیراز جنت طراز آمد که
تحصیل زبان سیوندی وکلانی عبدوئی وفیلی نماید
باتفقیر آشنا شده بعض از لغات عرب را از بنده تشکیل می پرسید

ازخط میخی باخبر وکاملاً امیدوار است چندروزی بتکمیل آن خط نزد
وی پرداخته وتا اندازهٔ مجهولاتی را معلوم داشتم
اینک هرچه ازان حکیم دانشمند آموخته ام دراینجا
مینگارم بعونه تعالی

اگرچنانچه ملاحظه فرمایند که پارهٔ از مطالب این رساله
با انچه در کتاب آثار عجم است تغایر دارد براین ذرّه خرده
نگیرند وبحث ننمایند مثل اینکه دراینجا نوشته ام حرف (چ)
سه نقطه وحرف (ق) ندارند ودراین رساله خلاف آن
ظاهر شده که هم چ نوشته ام هم ق وهکذا در مطالب
دیگر که فی الجمله مغایرت است
البته انسان گاهی برخطا میرود پیش ازاین از قصور معلّم
تقصیر کردم اکنون ازکمال آن تکمیل نمودم همه کس میداند

که ازاینگونه اشتباهات برای همه خواهد بود چنانکه در کتاب (اسپیکل) که معروف باسم مصنف آن است و بزبان آلمانی نوشته شده دو قسم از الف و باء را مرقوم داشته که دیگران اشتباه کرده اند همچنین دیگری چیزی دیگر یافته بر آنچه نوشته اند افزوده

اینها همه مقدمات بود حالا از اصل مقصود سخن می رانیم

وبالله التوفیق

بدانکه خط منقور بر احجار مشهور بمیخی بر سه قسم است

(اوّل) بابلی که سابق ترین آن خطوط است

(دوم) استوریا که پس از بابلی تشکیل یافته

(سوم) ایرائی که بعد از آن دو خط در آمده و این خطوط سه گانه چندان فرق ندارند مگر فی الجمله در سیاق مختلفند

امّا دو قسم اوّل (یعنی بابلی و استوریا) در بهستان (بیستون) اکثر هست همچنین در بابل و شوشش دیده میشود

امّا قسم سیم در امکنهٔ مذکوره یافت میشود و در تخت جمشید (پرسی پلیس) همان ایرانی الا چند سطری بخط بابلی و استوریا دیده شده و این خط سوم باصطلاح ناسخ آن دو خط پیش میباشد محل اعتنا خط میخی ایرانی است و ما در این رساله همین خط را مینگاریم

بدان حروف خط میخی باصطلاح ابجدی یا ابتثی عددش بیست و سه است (۲۳) ولی بعض از حروف آن دو رقم یا سه رقم است (مثلاً) میم سه رقم است و او سه رقم خاء معجمه دو رقم بنابر تفصیلی که بعد از این مذکور شود

ترتیب حروف مذکوره را ما نمیدانیم بچه نحو بوده یعنی

چنانچه شما میکوئید (ا)(ب)(ت)(ث)(ج) الی آخر بر
نحوه ابتش یا میفرمائید (ا) (ب) (ج) (د) (ه)
برطریقهٔ ابجدی

هرگز بر ما معلوم نکردیده که آنها حروف خودرا بچه ترتیب
نکاه میداشته اند مکراینکه یکی ازخفتکان دخمه های آنخر
را از خواب مرک بیدار نمائید وازاو پرسش فرمائید (این هم که
امریست محال)

همچنین بر ما مجهول است اسماء حروف ایشان (مثلا
نمیدانیم آن حرفی که شما ازا از حروف لب میدانید وصدائی
مخصوص دارد نامش را میم کذارده اید در حروف
تهجی خودتان ایشان ان حرف راکه در حروف تهجی خود
دارند وهمان صدارا دارد چه نام کذارده بودند آیا (میم

میکفتند یا (ما) می نامیدند یا (مو) میخواندند یا (می)
استعمال میکردند نمیخبریم کسی را میخواهد از این دار وجود
سفری بعدم رفته مردمان آن زمان را ملاقات کرده
ومعلمین آن زبان را پرسش نموده تا از اسم ومسمی ترتیب
این حروف او را آکاه سازند (کویا این هم ممتنع است)

میفرمائید پس چه باید کرد عرض میکنم همین قدر
که ما بفهمیم وبدانیم حروف مذکوره چه صدا میکرده وچه صوت
داشته ما را کافی است برای خواندن کلمات ودریافتن
مطالب ایشان

درکتاب آثار عجم نوشته ام علت اینکه بعض از حروف میخی
رقم یا دو رقم است چیست
(اینجاهم اشارتی میکنم) میکویم رسم ایشان این بوده

که بعض از حروف که مفتوح استعمال میشده برقمی مخصوص مینوشتند
وهمان حرف هرگاه مکسور بوده بصورتی دیگر می نگاشتند نیز
همان حرف که مضموم واقع می شده بشکلی دیگر مرقوم میداشتند
(بنا براین تقریر که کردیم عدد حروف تهجی بیست وسه
کانه ایشان متجاوز از پنجاه است)

ایضاً گفته ام که اگر کسی سؤال کند که چون برای
حرکات سه کانه سه رقم حرف باید باشد (یعنی هر حرفی
سه قسم باشد) پس چرا بعض از حروف آنها دو رقم یا یک
رقم است از این گذشته برای سکون (حرف ساکن)
چه رقم خواهد بود

جواب میگوییم هر حرفی که دو رقم است (مثلاً مثل
جیم یک نقطه و جیم سه نقطه وکاف پارسی آن رقمی که

که ازان فاقد شده مستعمل ایشان نبوده همچنین هر حرفی
که یک رقم است مثل فاء وقاف وهاء دو حرکت دیگر دران
مفقود و بدان دو حرکت استعمال نمیکردند

امّا حرف ساکن همان (ف) و (ق) و (ه) میباشد
که همیشه ساکن هستند در صورتی که بعد از انها الف نباشد
ولی اگر الف مفتوح بعد از انها واقع شود خود مفتوح میشوند
واگر الف مکسور باشد مکسور میشوند واگر الف مضموم باشد مضموم
میگردند پس معلوم شد که فاء وقاف وهاء که الفی بعد از
آنها نباشد ساکن استعمال میشوند
پس حروف ساکنه پیدا کردیم
باز هم میگوییم غیر از حروف مذکوره یعنی فَ وقَ وهَ
حروف دیگر که در اول کلمه واقع شوند و بعد از آنها الفی نباشد

ساکن میباشند

البته میفرمائی ابتدا بساکن محال است عرض میکنیم محال
نیست عربها محال میدانند من خود میتوانم ابتدا
بساکن نمایم واین مطلب را در آثار عجم نیز گفته ام

ماحصل سخنان ما این شد که حروف مسمی بمیخی
بسیاری از انها ساکن استعمال میشوند در صورتی که
بعد از آنها الفی درنیامده باشد که اگر الفی
درآید متحرک خواهند بود بمقتضای آن الف
یعنی اگر الف مفتوح است مفتوح میشوند واگر الف
مکسور است مکسور واگر الف مضموم است مضموم میگردند
وگاهی هم بدون اینکه الف بعد از انها درآید خود مفتوح
یا مکسور یا مضموم هستند بنابر اختلاف اشکال ئه کانه

که دارند اما (فا) و (قاف) و (ها) خصوصیتی
دارند که همیشه بدون الف ساکن اند وبا الف متحرک
ونمی شود بدون اینکه الفی بعد از انها باشد متحرک شوند
خوب بفهم

الحال حروف تهجی میخی را بترتیب ابتثی خودمان میگذارم
وباید بدانی که وضع نوشتن خط ایشان از طرف یسار بود
بسمت یمین یعنی شروع بنوشتن که مینمائی باید از سمت
دست چپ باشد
مثل خط انگلیسی و فرانسوی ونحوهما
از برای سهولت فهم شما جدولی رسم مینمائیم ودر آن جدول
حروف مذکوره با قسام مهام تماماً بترتیبی که خود فکر نموده ایم مینویسیم
امید که درست بحافظه بسپارید

حروف	مفتوح	مکسور	مضموم
ا	𐎠	𐎡	𐎢
ب	𐎲	𐎲	𐎲
پ	𐎱	𐎱	𐎱
ت	𐎫	𐎫	𐎬
تر	𐏂		
ث	𐎰	𐎰	𐎰
ج	𐎩	𐎪	
چ	𐎨	𐎨	
خ	𐎧		𐎧
د	𐎭	𐎮	𐎯
ر	𐎼	𐎼	𐎽
ز	𐏀	𐏀	𐏀

حروف	مفتوح	مکسور	مضموم
س	𐎿	𐎿	𐎿
ش	𐏁	𐏁	𐏁
ف	𐎳		
ق	𐎣		
ک	𐎣	𐎣	𐎤
گ	𐎥		𐎦
م	𐎶	𐎷	𐎸
ن	𐎴	𐎴	𐎵
و	𐎺	𐎻	𐎺
ه	𐏃		
ي	𐎹	𐎹	𐎹
علامت فاصله	𐏐		

چون حروف را شناسا آمدی و دانستی برای هریک سه رقم یا دو رقم است بتفصیلی که بیان نمودیم

سؤال نما که اگر برای بعض حروف در مقام مفتوح بودن رقمی است و در حال مکسور بودن رقمی دیگر و در مضموم بودن رقمی دیگر پس چرا می بینیم بعض از آنها مفتوح و مکسور و مضمومش بیک رقم اند مثل (ب) بار موحده و (پ) بار سه نقطه و (ث) ثار مثلثه و (ز) زار معجمه و (س) مهمله و (ش) شین معجمه و (ی) یار مثناة تحتانیه

جواب میدهم بلی همه بیک رقم اند اما مفتوح و مکسور و مضموم بودن آنها از قراین معلوم میشود اشخاص متتبع چنین استنباط نموده اند که شاید هر حرفی که

رقمش در صورت مفتوح و مکسور و مضموم بودن یکی است در محل وقوع اعرابشان فرق کند مثل محل اسمار و افعال و مصادر و صفات و غیر ذلک که از مطالب بعد مفهمی

دیگر باید بدانی که سه حرف دارند بمنزله حروف علّه در عربی که ان واو و الف و یار باشد در انگلیسی نیز حروف علّه دارند که آنها را (واول) نامند شش حرف است (AEIOUY) و چنانچه سه حروف علّه در عربی و شش حروف واول در انگلیسی از برایشان انقلاب و تغییر است در سه حرف علّه منخی نیز انقلاب است واین حروف علّه در منخی همان سه رقم الف است که صورت آنها را در جدول دیدی یکی رقم مفتوح و یکی رقم مکسور و دیگری رقم مضموم بود

(بیان این مطلب) ممدود بودن بعض کلمات ایشان بالف مفتوح است همچنین تامیت برخی از کلمات بوجود هر سه رقم الف است که در حقیقت گویا این الفها بمنزلهٔ اعراب اند چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد دیگر اینکه گاهی منقلب میشوند مثل اینکه الف مکسور بیا و الف مضموم بواو قلب میشود مثال همه اینها را عنقریب خواهی فهمید (و بالجمله) بجهات مذکوره سه رقم الف را حروف علّه خوانده اند

دیگر بدان که یک حرف از حروف تهجی آنها بود که آنرا (تی) خوانده ایم بدین صورت ⲧ

سؤال فرما که این حرف چه صدا میکند آیا تاء مثناة فوقانیه است یا راء مهمله

جواب میگوییم نه تا راست و نه را بلکه تا و را معاً میباشد یعنی در کلمات همین تر صدا میکند

اگر بگوئی در زبانی این حرف نظیر دارد (میگوییم بلی) در حروف انگلیسی حرفی دارند بدین شکل (X) اسمش اکس میباشد و آن نه الف است نه کاف نه سین بلکه در کلمات انگلیسی صدای کاف و سین را معاً میدهد

پس این حرف (تر) نام همان حال را دارد صوت آنرا در کلمه مثالاً عنقریب خواهی فهمید

دیگر اینکه علامتی دارند در اول آخر کلمات میگذارند و آن علامت این است (⸓) در حقیقت این علامت فاصل میان مطالب است

دیگر از برای حروف مسطورهٔ مذکوره اصواتی و مخارجیست

حالا شما بسیار تعجب میکنید بلکه مضحکت میشوید میفرمائید این
چه سخنانی است واین چه افسانه ایست بر فرضی که
اصوات حروف را دانسته باشند اما مخارج آنهارا از
چه راه یافتند هرگز ما باور نمیکنیم

من بنده نیز از انکار شما میخندم و عرض مینمایم اگر
ما بخواهیم تمام دلایل خود را در انکشاف این مطالب بیان
کنیم همان دلایل کتابی میشود کبیر و شما هم مجاب میشوید
آنوقت باز میخندید اما این خنده از روی حیرت است
نه از انکار پس تصدیق میفرمائید و میگذرید ما هم اوقاتی را
بیهوده صرف نموده ایم که شمارا حالی کنیم
باز خوب است که شما منکر دانستن مخارج حروف میخی میشوید
وانکار در اصوات آنها ندارید اشخاصی هستند که منکر اصل

مطلب اند و میگویند تمام اینها افسانه و دروغ است

چندی قبل یکی از منشیان ایالت فارس میگفت اصلاً
و ابداً احدی حروف میخی را نشناخته و پی بحقیقت آن نبرده
هرکسی بخیال خود سخنی گفته و لافی زده

من بنده که شنیدم عرض نمودم من هم مثل شما اعتقاد دارم
اما چه کنم باینکه آلان در فرنگستان مکتب ها تشکیل داده اند
برای آموختن این زبان هزارها معلم و متعلم حاضر اند برای اعلام
و استعلام از جهة تفهیم و تفهم چندین سال است که حکمای
اروپا افزون از هزار نفر آمد و شد برای انکشاف و حل
همین مسئله مینمایند و در هر دولتی زیاده از هزار جلد کتاب در این مقوله
نوشته شده است

از اینها گذشته از اجتهاد خود نکته عرض میکنم

بعد از آنکه من بنده را مثلاً حروف میخی آموختند و فی الجمله لغاتش

را تعلیم دادند عبورم افتاد بسرائی که بر روی سنگ صورت

دارا پادشاه را نقش کرده اند ومن دانستم که این دارا

است (از کجا دانستم) از اینکه در تمام تواریخ دیدم نوشته

اند در فلان شهر و فلان مکان دارا که از داریوش میگفتند

صورت خودرا در انجا نقش کرده پس محقق شد که این

داراست بالای سر آن صورت هم خطوط میخی دیدم

باین شکل ( )

حرف دال را و حرف الف را که شناختم همچنین شین را

شناختم (مثلاً) و وقتی دیگر در تاریخ دیده بودم که داریوش

متمرد و کردن فرازی را دستگیر کرد و هلاک نمود صورتش را

در فلان کوه (بیستون مثلاً) نقش نمود و اسم آن شخص سرکش متمرد

گوماتا ماگوش بود پس این نام را هم فرا گرفتم وقتی گذارم

بدان جانب افتاد صورت دارا را دیدم که بعینه همان صورتیست

که پیش از این در سرای مذکور دیده بودم یقین نمودم این داریوش

است (دارا) صورت شخص متمرد را دیدم در حالتی که مقید و

اسیر است بالای سر این شخص بخط میخی نوشته

(گو ماتا) ( )

(ماگوش) ( )

صورت میم را از اوّل کلمهٔ ماگوش با میمی که حرف سوم

گوماتا هست مطابق نمودم دیدم یکی است پس میم را

شناختم صورت شین که سابقاً در کلمهٔ داریوش

دیده بودم تطابق نمودم با شین ماگوش دیدم نیز

یکی است پس شین را یقین کردم که بدان صورتست

همچنین صورت واو وصورت الف را شناسا آمدم

وکذا وکذا وکذا قیاس کن این سخن مرا که تا بچه حد و بچه

اندازه حروف را میتوان شناخت ولی بکلمات بر دو مطالب

دست یافت

پس از چون منی نادان که این اجتهاد بظهور رسد ببین آنهائی

که چندین زبان تحصیل نموده اند چه قدر مطالب دریافت کرده اند

حالا که قدری باور نمودید که یافتن و پیدا کردن اصوات

حروف حقیقت داشته و افسانه نبوده میگوئیم

در پیدا کردن مخارج آنها بی اصل و بی حقیقت نیست

باین طور که از روی طبیعت انسان استنباط مخارج میشود

همچنین از وضع بکلمات زبانهائی که نزدیک باین زبان است

و در این زمان است (مثل زبان سانسکریت) وغیره بمخارج

اردو

حروف میخی پی برده اند

بیان مخارج حروف

این است که بحسب مخرج حروف میخی را ده قسم نموده اند

قسمی بمنزله حرف علّه اند و آن سه حرف است که مذکور و مرقوم

گردید و دانستی

قسمی دیگر از حروف مخرجشان آخر حلق است

قسمی دیگر اوّل حلق

قسمی را مخرج میان و فضای دهن است

قسمی دیگر در خیشوم با غُنّه گفته میشود

قسمی دیگر روی زبان است

قسمی دیگر با تیزی سر زبان ادا میشود

قسمی بسر زبان ادا میشود با لرزش

قسمی میان دندان باصفیر

قسمی رامخرج لب است

ومیکوئیم احیاناً مخرج هر حرفی ازحروف مذکوره که مخالف
باشد بانچه درتجوید عرب مرقوم است محل ایراد
کسی نخواهد بود چراکه انچه مادراینجا مرقوم میداریم
ازقول چند نفرازحکمای فرانسوی واسپیکل سابق
الذکر ودکترمن جرمنی استاد فقیراست که از
روی بصیرت دبقراین زبانهای نزدیک باین
زبان دریافت نموده اند ودرکتب عدیده تفصیل
داده اند ومدعی هستند که متکلمین بلغات (اریا)
میخی بهمین لهجه کلمات راادانموده اند
البتّه دلیل میخواهید میکوئیم انچه راکه

ازبعض ایشان شنیده ام این است (اجمالاً) بسیاری
ازلغات خط میخی (ارین) یا (اریا) درزبان سانسکریت
وغیره دیده می شود اهل آن زبان دراین زمان
حروف آنرابمخارج مذکوره ادامینمایند ودرتجوید
شان بنهج مذکورثبت وضبط نموده اند باین دلیل
میکویند بساکه درآن زمان هم بهمین لهجه ادامینموده اند
دلایل دیگرنیزدارند که اینجا گنجایش ذکرآنها را
ندارد بجهة اینکه قرب پست مقدمه میخواهد دلیلی
اقامه شود

بجهة سهولت دریافت وتشویق ذهن شما اقسام
دهکانهٔ حروف رابحسب مخرج درجدولی مرقوم میداریم
(این است)

حروف علّه	ا
حروف آخر حلق	خ
	ک
حروف اول حلق	ق
	گ
	ه
حروف میان و کنارهای دهن	ج
	چ
	ش
	ی
حروف بینی	م
	ن

حروف بن دندان	د
	ت
نوک زبان	ث
حروف کنار زبان با بن دندان	ر
	ز
حروف نوک زبان با صفحهٔ دندان	ن
	س
حروف لب	ب
	پ
	ف
	و

مخفی نماناد که این زبان با زبان پارسی حالیه ما چندان
بیگانه نیستند شخص بصیر که قدری توجه در کلمات ایرانی
(میخی) نماید نیکو میداند آن بمنزلهٔ شالوده و بیخ دیوار
است و پارسی حالیه بمثابهٔ جدار آن اصل و بیخ
که بهم ریخته و اجزائش درهم شده باشد (نظر باینکه
با زبان پارسی حالیه خیلی لغات السنهٔ متفرقه مخلوط و
مشوب است) بهر حال میان این زبان حالیه پارسی خالص
با آن زبان اشنائی بلکه خویشی است

چه قدر از کلمات ان زبان الان در محاورات پارسی خالص ما
(دون عربی وغیره) جاری است نهایت اکثر و اغلب
تقلیب و تحریف و تخفیف یافته

بسیار دیده میشود در زبان اهل دهات که بسیاری از لغات

ایرانی

ایرانی هست (قصه سیوند را پیش از این مرقوم داشتم)
که بسیاری از لغات تخت جمشیدی در کلمات ایشان یافت
میشود همچنین در دیگر دهات اطراف فارس

(بالجمله) ما در اینجا چند لغت آریا را (ارین) که خطان در
تخت جمشید است مرقوم میداریم تا بدانی که آنها همین
پارسی زبان ما است که بتغییر زمان متغیر شده و نیز این
لغات را فرا گیری تا بعد که از نحو و صرف آن سخن میداریم
بصیرت پیدا نمائی

آپی بهمزهٔ ممدوده و پارسه نقطه و یا ساکنه بمعنی آب است

اَشتی بروزن هستی بمعنی (است) میباشد که در محاوره
میگوئی فلان است یا زمین است یا جان است

اَسمانا بفتح همزه و سکون سین مهمله یعنی آسمان

انترا بفتح همزه وسکون نون وفتح تاء قرشت بمعنی اندراست چون اندر چاه واندر زمین ونحوها

بَرتا بفتح باء موحده و راء مهمله وتاء قرشت یعنی برادر

بَستا بفتح باء ابجد وسکون سین سعفص وتاء قرشت بمعنی بسته است مانند بستهٔ گل وبستهٔ کاغذ ونحو ذلک

پَتا بفتح پای سه نقطه وتاء مثناة فوقانیه پدراست

پُترا بفتح پای سه نقطه وتاء وراء قرشت بمعنی پسراست

تُوم بضم تاء قرشت وسکون واو ومیم بمعنی تو باشد که در عربی انت هست

دآتا بدال مهمله والف وتاء قرشت بروزن دارا بمعنی داد است مقابل ستد

دوستا بضم دال ابجد وواو هوز هردو وسکون سین سعفص وتاء قرشت بمعنی دوست

راستا براء مهمله والف وسکون سین مهمله بمعنی راست مقابل دروغ است

کارا بکاف تازی بروزن یارا بمعنی کار است که در عربی فعل گویند

گوشا بکاف پارسی مفتوح وسکون واو وشین معجمه والف بمعنی گوش است که بعربی اذن گویند

مَنا بروزن خطا بمعنی من است که عرب انا گوید

ناما بنون بروزن دانا بمعنی نام است که عرب اسم گوید

نیپشتا بنون مکسوره ویاء حطی وپاء سه نقطه مکسوره وشین قرشت ساکنه وتاء بمعنی نبشته است که

نوشته میکوئی

هَوْرَوا بفتح ها و سکون واو و فتح را مهمله و واو و الف

بمعنی هر میباشد چنانچه کوئی هر کس و هر چیز مثلاً بهمین چند

لغت اکتفا مینمائیم

چون دانستی این زبان ریشهٔ زبان فارسی است و

بقول استاد من (دُکترمَن) پدر زبان ماست و زبان ما

نتیجهٔ آن است و ازاین لغاتی که ذکر کردیم قدری

بآن زبان اشنائی پیدا نمودی

باز قدری از لغات دیگر ایشان با زار رسم الخط ان

مرقوم میداریم که بگوش هوش بشنوی و بچشم دل ببینی

خوب ملتفت باشی

([cuneiform]) اَنتر بمعنی اندر است

([cuneiform]) بَگا باُخشایش

خدابخش چو که (بگا) بمعنی خداست و (باخشا) بمعنی بخش

برای توضیح نیز میکوئیم که فتحه بار در خود بار است که خواندے

و دانستی و الف بعد از کاف در همان کاف است که گفتیم

این کاف برای رقم مفتوح است که باشباع فتحه زا یکه ا

الف حاصل شده لهذا نباید این الف را بمد بخوانی همچنین با

دوم رقم با مفتوحه است بعد از ان الفی است که رقم مضمومه است

و بعد از ان خا رقم مضمومه و بعد از ان شین رقم مفتوحه است

که باشباع فتحه الف حاصل کردیده

(اگر کوئی در بعض جاها چرا باشباع فتحه الف حاصل شده است

اما در بار اول الف حاصل نگردیده که باگا نگفتی و بگا گفتی) میکویم

نخست باید بدانی که در انجا ها که گفتیم از فتحه الف حاصل شده

مقصود این نیست که واقعاً الفی ظاهر باشد بلکه باید دهان را طوری
گشود که مخاطب رایحهٔ از الف بشنود همچنین در نوشتن که الف
نوشته شد برای این است که بدانی اینجا جای اشباع است
امّا در آنجا که حرف مفتوح است والف حاصل نگردیده و بنوشتن
هم نیامده آنجا باید دهان چندان گشاده نشود
اگر باز پرسی که محل گشادن دهن وعدم آنرا از کجا یافتی و دانستی
میگوییم بقراین دیگر یافته شده که تفصیلش دور نیست ببیا[illegible]
عجالةً این مطلب را سماعی بدان
(برویم بر سر مطلب) ([cuneiform]) باجی یعنی
باج است در این مادّه بیاناتی داریم شاید در ضمن آن بیانات
قواعد نحوی وصرفی آنها را بیابی اینجا سه مطلب بیان مینمائیم
(اول) اینکه گفتیم برای هر حرفی رقمی وضع کرده اند ولی برای

بار مفتوحه ومکسوره ومضمومه همه یک رقم است از قراین فتح
وکسر وضم آنرا می فهمیم در لغت مذکور بار مفتوحه استعمال
شده (چرا) برای اینکه پس از بار الف است از اینجا میدانیم که
این بار باید مفتوح باشد
(ثانی) در لغت مزبوره حرف سیمش جیم مکسوره است بعد از آن
الف مکسوره است کسرهٔ جیم والف مکسوره که باهم جمع
شده اند وترکیب یافته اند (ی) از آنها حاصل شده یعنی
برحسب قاعده باید آن کلمه (باجِ اِ) بشود ولی بسبب ترکیب
مذکور باجی شده
حالا این قانون را بحفظ دار که کسرهٔ حرفی که با الف مکسوره
جمع شد (ی) میشود چنانکه دیدی
(ثالث) در این اثنا که تحقیقات سابقه را نمودیم نکتهٔ دیگر یافتی

یعنی دانستی وجه اینکه چرا سه رقسم الف را حرف علّه دانند
چونکه دیدی که بعد از کسره حرف یا رخوانده شد و بعد از الف
مفتوحه که حرف دوم بود الفی ساکن تلفظ کردید
(𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠) پارسا معنی پارس است تحقیقی که
در لغت باج کردیم در این (پارس) نیز ثابت است و
اشباع فتحهٔ سین را که در آخر است والفی از ان حاصل شده
البته فراموش ننموده بتفصیلی که سابقاً گذشت
(𐎱𐎿𐎠) پسا معنی پس مقابل پیش است مخفی نماند
که اگر الف مفتوحه در آخرش نبود پس خوانده میشد
پس فتحه را اشباع میکردیم پا میکردید ولی اکنون که الفی در
آخرش درآمده ممدود خواهد بود باین طور (پسا)
از این تقریر باز مطلبی تازه یافتی و فرق میان (پارسا و

پسا) را دانستی که در اوّل فقط سا بدون مد است ولی در
دوم سا ممدود است
(𐎢𐏁𐎣𐎠) اُشکا معنی خشک است الف وشین
وکاف مفتوح است و آخرش باشباع فتحه الفی حاصل شده
امّا الف کوتاه غیر ممدوده که شنونده شک داشته باشد
که آیا آخرش الف هست یا نیست
(…) ناکا بارا یعنی ناجوردر
تمام آنها الفات اشباعی است طوری باید تلفظ کرد که مستمع نداند
که آنها الف دارند یا ندارند
(𐎭𐎼𐎹) درایا معنی دریاست تحقیق الفات
که شده در این معمول دار
(𐎮𐎼𐎢𐎥𐎠) دراگا معنی دروغ است

(𐎭𐎿𐎫𐎠) دستا بمعنی دست است

(𐎳𐎼𐎶𐎠𐎴𐎠) فرامانا بمعنی فرمان است الف اول خیلی کوتاه است چراکه از اشباع حاصل شده اما الف دوم وسوم بواسطهٔ فتحهٔ میم وفتحهٔ نون بلند وممدود اند

(𐎣𐎢𐎳) کوفا بمعنی کوه است بازبدان که رقم کاف درانجا مفتوح است بعدازان الف مضموم که رائحه ازواو چین تکلم دارد بعدازان فا مفتوحه والف آخر اشباعی است بطریق مذکور

(𐎶𐎠𐏃) ماها بمعنی ماه است که قمر باشد الف اول ممدود والف دوم بسیار کوتاه بطریق مرقوم وعلت آن مد وسبب این راگفتیم وفهمیدی

(𐎷𐎰𐎼) میثرا بمعنی مهر است که خورشید باشد

(𐎴𐎡𐎹) نی بکسر نون وتشدید یا بمعنی نه است که عرب لا گوید (حرف نفی) دراین لغت حرف دوم الف مکسوره است وحرف سیم یا این دو حرف گویا بمنزلهٔ یا مشدده میباشند

(𐎺𐏀𐎼𐎣) وزرکا بمعنی بزرگ است مقابل کوچک

این مطلب راهم باید بدانی که لغات مذکوره مرقومه شمارا باشتباه نیندازد که انچه ایشان لغت دارند همه قریب بزبان ما باشد (یعنی فارسی) چه بسیار بسیار ازلغات غریبه دارند که ربطی بالغت ما ندارد

(𐎠𐎢𐎼𐎶𐏀𐎭𐎠) اورمزدا

یعنی خداوپروردکار و درخط میخی بابلی نیز همین طوراست بعدها

درایرائی اورمزد شده

([cuneiform]) اَخشتا یعنی

رویین تن (کسیکه زخم بربدنش کارکرنشود) مقصود ازان چه است

باشد اینجامقام این تفصیل نیست

([cuneiform]) خشایثی

معنی پادشاه است شین مفتوحه است بعد ازان هم الف مفتوحه

باید فراموش ننموده باشی انچه قبل کفتیم ازاینکه الف را

باید مدبدهی وبکشی وباز باید بدانی که در آخر کلمه یا واقع

شده یعنی یا مفتوحه وقبل ازان الف مکسوره است

این الف وآن یا حکم یا مشدده را دارند ازاین تقریر

نیز دانستی که چرا الف مکسوره یکی ازحروف علّه است

که قلب شده یعنی قلب بیا کردیده ویا در یا ادغام

این یک دولغت راهم ذکرنمودیم تابدانی لغات خارج از

زبان واصطلاح شماها دارند

امّا درفعل انها نیز کلمه دیده شده که نزدیک بلغت ما باشد مانند

(ثاتی) بثا مثلثه وحرف سیم تا قرشت بمعنی کوید آمده

(میکوئی ثاتی باکوید چه قرابتی دارد) میکویم کلمه ثت درمیان

زبان اهل دهات کرمانشاهان هست که بمعنی کوید وکفت

استعمال مینمایند (بهرحال) شمارا میکویم هرچه ازان خط

را (خط میخی) که توانستی بخوانی باین قواعدی که ما ذکر نموده

ومینمائیم درست خواهی خواند ولی بفکرنمیتوانی معنی آنرا

دریابی که این چه بوده وچه هست مثل اینکه ازکلمه پتر فهمیدی

که پسر است دیکر ازکلمه ثاتی هرکز نمی فهمی که بمعنی کوید باشد

مگر گذرت بکرمانشاهان بیفتد و باز کلمات دیگر را
نمیدانی معنی چیست اگرچه محیط بهمه لغات فارسی باشی
علمای این کار که تفحص کرده اند پس از زحمات بسیار و
جمع آوری لغات بیشمار پی بکلّی از لغات آنها برده اند از
میان هزار کلمه شاید پنجاه لغت استنباط کرده اند باز
از هزار دیگر پنجاه و هکذا رفته رفته بکلّی لغت پی بردند
و ما چنانکه خدا بخواهد از لغات آن زبان آنچه بعد از این
بدست آوردیم در کتابی علیحده جمع و درج مینمائیم تا هر
کس بخواهد حفظ کند بخطوط مذکوره که برسد بخواند معنی
را بفهمد انشاء الله تعالی

چون درضمن لغات گذشته پارهٔ از قواعد صرف و نحو
این زبان ذکر شد اکنون پارهٔ دیگر که از استاد خود

آموخته

آموخته ام مرقوم میدارم بمنه و توفیقه

در علامت مصدر این را میدانی که در
فارسی ما ها علامت مصدر این است که در آخر کلمه (تن) باشد
یا (دن) مثل رفتن و دیدن در این خط و زبان علامت مصدر
این است که در آخر کلمه (تنای) باشد بکسر تاء قرشت و
نون و الف و یاء و رقم آن بدین صورت است
([illegible]) الف مکسوره و یاء در آخر جمع
شده البته فراموش نمیکنی که اینجا حکم یاء مشدده را دارد
وقت تلفظ چنان تنای باید بگوئی که گویا میگوئی تنَیّ (بالجمله)
این کلمهٔ مذکوره که عبارت از چهار حرف بود در ریشه از برای
مصادر است مثالی برای شما بزنم
(چار) بمعنی کردی باشد هرگاه گفتی چارتنای بمعنی کردن میشود بدین صورت

([cuneiform]) مثالی دیگر

([cuneiform]) کان تنی بمعنی

کندن است چون علامت مصدر از آن برود کان بمعنی

بمعنی کند خواهد بود (مثالی دیگر) دی تنای بمعنی دیدن مثال

علامت مصدر که برود بمعنی دید خواهد بود

باز بدانکه علامت مصدری را که گفتیم قیاسی بود اما گاهی مصدر

بر غیر قیاس در کلمات ایشان دیده میشود که آن سماعی است

باید شنید و یاد گرفت

در بیان ضمایر میدانی در عربی میگویند

هو هما هم هی هما هن انت انتما انتم انتِ انتما انتن

انا نحن (در فارسی گویند) او (یک مرد) آنها (دو مرد)

ایشان (مردمان) او (یک زن) آنها (دو زن)

آنها (زنان) تو (یک مرد) شما (دو مرد) شماها

(مردمان) تو (یک زن) شما (دو زن) شماها

(زنان) من (یک مرد یا یک زن) ما (مردان یا زنان)

برای تشویق ذهن ضمایر عربی و فارسی را ذکر نمودیم تا مستعد

شوی برای دانستن ضمایر زبان ایرانی (میخی)

مفرد مذکر ([cuneiform]) هی یعنی آن مرد

تثنیه مذکر ناچار داشته اند ولی در کلمات ایشان دیده نشده

که بدانیم چه میگفته اند

جمع مذکر ([cuneiform]) تیای یعنی آن مردها

مفرد مونث ([cuneiform]) هیا یعنی آن زن

تثنیه مونث دیده نشده که ببینیم چگونه استعمال مینموده اند

جمع مونث ([cuneiform]) تیا یعنی آن زنها

اینها ضمایر غایب بودند

امّا از ضمیرهای حاضر بغیر از یکی دیگر در خطوط ایشان دیده نشده

که بدانیم بچه نحو محاوره مینموده اند و آن یک ضمیر

مفرد مذکر حاضر است و هم مفرد مؤنث حاضره

(𐎫𐎢𐎺𐎶) تُوَمْ یعنی تو ای مرد

یا تو ای زن استعمال در هر دو شده

متکلم وحده (𐎶𐎴𐎠) مَنا یعنی من

متکلم مع الغیر (𐎺𐎹𐎶) وَیَمْ یعنی ما اینها

که دانستی میگوییم اینها ضمایر مرفوع بودند یعنی

فاعل اند والبته دانسته که ضمایر منصوبه نیز باید باشند

در هر زبانی در عربی شنیده ایّاه ایّاهما ایّاهم

گویند یعنی آن مرد را آن دو مرد را آن مردها را از برای

زن نیز در عربی ضمایر منصوبه هست شاید خوانده باشی

و از برای حاضر میگویند ایّاكَ ایّاكما ایّاكم یعنی تو را

و شما دو نفر را و شما مردان را (و آنچه برای زن است نیز دیده)

چون این را دانستی میگوئیم که در زبان مذکور از ضمایر منصوبه

غیر از یک صیغه که برای مرد و برای زن هر دو استعمال

کرده اند دیگر دیده نشده و آن لفظ (تُوَمْ) میباشد بضم

تا و قرشت و فتح واو و سکون میم یعنی تو را خواه مرد مخاطب

باشد خواه زن و فرق این کلمه را با (تُوُم) که ضمیر

مخاطب مرفوع بود ملتفت باش اشتباه ننمائی در تشکیل

تفاوت دارند

در اینجا مطلبی دیگر است باید بدانی که غیر از ضمایر مذکوره

که برای مذکر و برای مؤنث بود که ذکر نمودیم نیز دو کلمه دیگر

در کلمات ایشان دیده شده که بمنزله اسم اشاره اند که در کلام عرب هست مثل (هذا) وامثال ان امّا این دو کلمه نه برای مذکراست نه برای مؤنث بلکه اشاره باشیاء دیگر که لایعقل باشند نموده اند

اشاره بشیء واحد است ([cuneiform]) تِیَ یعنی این

اشاره باشیاء ([cuneiform]) تیا یعنی اینها

مخفی نماناد که این صیغه که گفتیم اشاره برای جمع است در اشیاء مثل جمع مؤنث است که سابقاً مذکور شد ولی در محل خود بقرینه معلوم میشوند که برای کدام خواهد بود

دربیان افعال

در کلمات ایشان دیده شده که اکثر بطور قیاس فعلی را ذکر میکنند در فعل ماضی غیبت و حضور آنرا بضمایر مذکوره قرار میدهند (مثالی برای شما ذکر کنیم)

مثلاً کَارتَم ریشه است از برای فعلی که مصدرش کردن است پس هرگاه گفتی (مَناکَارتَم) یعنی من کردم بدین صورت [cuneiform] وهرگاه گفتی (ویم کارتم) یعنی ما کردیم وهرگاه گفتی (هی کارتم) یعنی ان مرد کرد هرگاه گفتی (هیا کارتم) یعنی ان زن کرد همچنین قیاس کن سایر افعال را

امّا گاهی دیده شده فعل ماضی برغیر این قیاس که مذکور داشتیم در کلمات ایشان است

امّا مضارع بازمثالی برای شما از همان فعل مذکور بزنم میگویم (اَکُونَاشَ) یعنی میکند واین مفرد مذکر غایب است بدین صورت ([cuneiform]) در متکلم وحده میگوید (کُنَاوامی) بضم کاف تازی یعنی میکنم قاعدهٔ

درستی هنوز در مضارع پیدا نکرده اند یعنی نفهمیده اند

اما افعال منفی رسم ایشان این بوده که کلمهٔ نی که بمعنی نه میباشد و پیش از این مذکور شد قبل از فعل می آورند (مثلاً) میگویند در فعل مذکور (نی اگوناش) یعنی نمیکند همچنین (نی کناوامی) یعنی نمیکنم

در ماضی هم بهمین قاعده است که قبل از کلمه (نی) می آورند (نی منارکارتم) یعنی من نکردم باقی را قیاس کن و بفهم

مطالبی دیگر میخواهیم ذکر نمائیم که آنها نیز مصطلح ایشان بوده و اینها از روی قیاس است درست دریاب و فراموش منما پس چه میگویم

(بگا) بمعنی خدا و خداوند است چنانچه سابقاً مذکور شد

(در لغت خدابخش) و این بگا مجرداً در مقام فاعلیت است و هرگاه بخواهند او را جمع ببندند میگویند (بگاها) یعنی خداوندان این نیز در مقام فاعلیت است و هرگاه بخواهند کلمات مذکوره در مقام مفعولیت باشد میگویند (بگم) یعنی خدا را و هرگاه این کلمه را بخواهند جمع آورند گویند (بگاء) الف آخرش را میکشند یعنی خداوندان را مثالی دیگر برای شما میزنم پیش از اینها گفتیم (پترا) بمعنی پسر است هرگاه او را میخواهند جمع استعمال کنند میگویند (پتراها) این جمع و آن مفرد در مقام فاعلیت استعمال میشوند اما در مقام مفعولیت میگویند (پترم) یعنی پسر را که در آخر کلمه میم در می آورند بهمان مثال و (پترآ) یعنی پسرها را

بیانی در منادا اسمائی که منادا واقع میشوند بصورت

همان جمعی است که در مقام مفعولیت بود مثلاً (بگا) را
(بگآر) میگویند یعنی ای خدا از قرینه معلوم میشود
که کدام مفرد منادا است و کدام جمع مذکور و همین منادا را
جمع بسته اند باین طور که در آخر آن (ها) زیاد کرده اند
(بگاها) خوانده اند (یعنی ای خداوندان)

امّا الف آنرا که بعد از کاف است باید کشید تا مشتبه بجمع
فاعلیت مذکور نشود

شاید سؤال از طریق استفهام نمائید میگویم استفهام
ضمن کلماتشان درست دیده نشده که حکم آن بشود نمیدانیم
چه طور بوده

باز بدانکه خصایص دیگر از برای اسم داشته اند که از
تتبع در کلماتشان استنباط شده (این است)

اسم گاهی برای توسّط واقع میشود گاهی از برای جانب
و طرف و گاهی از برای ظرف مثال اینها را بهمان بگاکه
بمعنی خدا است برای شما میزنیم تا درست بفهمی

بگآر که الفاو را بکشی و مدّ بدهی از برای توسّط است معنی او
این است (بواسطه خدا. بجهة خدا)

امّا نگوئی این همان کلمه ایست که در حال منادا بود همچنین در حال
مفعولیّت بود. بلی مثل همان است از قراین معلوم میشود
که کدام کدام است و این کلمه که گفتیم برای توسّط است
جمع دارد جمعش (بگای بش) میباشد یعنی بجهة خداوندان
در این جمع کلمه بُش را فراموش نکنی که قیاسی است

امّا اسمی که از برای جانب است باز همان مدّ آخر را دارد
بگآر مذکور از برای جانب و طرف استعمال شده معنی آن

یعنی از جانب خدا بازبدان در مقامی که این استعمال میشود ابداً مشتبه باَمثال خود نمیشود و جمع این کلمه را ندیده اند امّا اسمی که از برای ظرف است در آخر یار زیاد میکنند (مثلاً) در پُترا که بمعنی پسر است میگویند (پُسُرای) یعنی نزد پسر در بگا میگویند (بگای) یعنی نزد خدا قیاس کن برانچه گفتیم اسماء دیگر را والبتّه فراموش نمیکنی که گفتیم که در جمع توسط کلمهٔ (بِشْ) بکسر باء استعمال میشد و در جمع ظرف کلمه (شُو) بضم شین آید مثل (بگاشُو) یعنی نزد خداوندان

تا اینجا که دانسته شد میگوییم در عربی و فارسی و دیگر زبانها نحو و صرف دیدهٔ و اصطلاحات بسیار خوانده یا شنیدهٔ اینجا بیادت می آید میگوئی چرا آن مطالب در این زبان دیده نشد و ذکرش در میان نیامد میگوئیم

از آنهائی که مقصود شماست هیچ بدست نیامده است زبانی که از روی تفکّر و قراین خارجیّه و حدّت ذهن ترجمه شده باشد بیشتر از اینها که مذکور شد و مرقوم افتاد نمیتوان استنباط مطلب نمود و استاد این فقیر هیچمدان دُکتر مَن آلمانی که او خود شاگرد حکیم اندریاس بوده اذعان دارد که مطالب صرفیّه و نحویّه این زبانرا بیش تر از اینها نیافته ایم

شاید بعد از اینها اشخاصی پیدا شوند که از این بیشتر دریافت کنند اسکولها (مکتبها) که اکنون احداث برای این زبان شده برای همین است که بیشتر بفهمند

روز گذشته که مشغول تالیف و نوشتن این مختصر بودم یکی از اهل بوشهر آمد و دید و گفت فایده این تالیف چیست

برفرض که کسی خطوط مذکوره راتواند بخواند چه انتفاعی
عایدش میشود نماز و روزه ات را درست کن
جواب او را هیچ نگفتم (که بقول مشهور جوابش خموشی است)
امّا بدیگران گفتم که نماز میکنم روزه هم میگیرم اعتقاد بیکتائی
خدا نموده و تصدیق و ایمان بانبیاء و اوصیاء و اولیاء
کرام علیهم السّلام دارم پارهٔ از علومات لازمه را هم بقدر
قوه تحصیل نموده ام در این علم (دانستن خط میخی) نیز کار
میکنم چه عیب دارد

(اوّلاً) هر نادانی میداند که علم بهتر از جهل است
(ثانیاً) بر تمام اهل عالم مکشوف و ظاهر شده که ترقی علوم در
بسیاری از نقاط مسکون بواسطه تفتیش و کاوش و
ملاحظات ابنیه قدیمه و آثار عتیقه است و کشف مطالب موقوف

بخواندن و دانستن خطوطی است که بر احجار کثیره منقوش است
و خواندن این خطوط توقف بر دارد بر وجود علم آن که از
امثال این رساله و غیره تحصیل نمایند

جناب حکمت مآب فیلسوف یگانه دانشمند فرزانه
ذکاء الملک فروغی در جریده فریده تربیت چه قدر در این مطلب
داد سخن داده و بتنمیق آن خامه گشاده اند مقالات تفحص و
تجسس و کاوش آثار عتیقه را باشخص فرانسوی بچه شرح و بسطی بیان
فرموده اند اطال الله عمره

خلاصه حالا میخواهیم خاطر شما را قدری بالفاظ زبان مذکور یعنی
ایرانی (میخی) مانوس سازیم و چشم شما را بخطوط مزبوره آشنا گردانیم
لهذا خوب است قدری از فقرات منقوشه بر احجار بعض امکنه را
بخط مذکوره بنگاریم و آن فقرات را بخط خودشان

بنویسیم وتحت اللفظ آنها را ازبان ایشان درمقابل مرقوم

داریم وترجمهٔ مطالب رانیز برابر قرار دهیم

ازاین ترتیب که میدهیم ضمناً قدری لغت یاد میگیرید دهم

ازقواعد صرف ونحوی که پیش ازاین مسطور داشتیم خاطرنشان

شما میشود (کجی را اختیار نمائیم)

یکی ازجاهای بهستان را (بیستون) اختیار میکنیم یعنی جائی

که چندین موضع از سنک را تسطیح نموده اند وفقراتی چند

درآنها نوشته ونقش کرده اند

دریک مسطحه نوزده (۱۹) فقره نوشته اند ما از فقرهٔ یازدهم

(۱۱) تا فقرهٔ چاردهم را (۱۴) اینجا مینگاریم که مجموع

چار (۴) فقره باشد واین مطلب مخفی نیست که ترجمه از

زبانی بزبانی دیگر هم از فصاحت خود خارج میشود وهم درست

مطلب معلوم نمیگردد لهذا قبل از ترجمه هر فقره را ملخصاً وموجزاً

مرقوم میداریم که نزد ترجمه خوانندهٔ آنرا مطلب معلوم گردد

(خلاصه فقره یازدهم)

داریوش پادشاه شرح حال متمردی را بیان میکند میگوید

مردی مُلاّ که گوماتا نام داشت خودسری کرد واز شهر

(پی ایشیاوُوادا) از کوهستان (ارکدراش) آمد واین

آمدن او در چاردهم ماه (وی یخنه یا)[1] بود و بدروغ گفت که

من هستم بردی[2] پسر کیخسرو برادر کابوجیا اهل مملکت یاغی

شدند از طرف کابوجیا بطرف او رفتند وفارس وعراق و

سایر ممالک را گرفت واین گرفتن در نهم ماه (گرمپدهی)[3] بود

کابوجیا بدست خود مرد (یعنی ازاین غصه خود را هلاک کرد)

(مخفی نیست که کابوجیا پسر کیخسرو وازسلسلهٔ داریوش بوده)

[2] مخفی نیست که بردی برادر [illegible] کمبوجی بوده و در [illegible] از غصه [illegible] [illegible] سلطنت را [illegible] منه

[1] وی یخنه یا نام ماهی است از ماههای ایشان ومعلوم نیست که یک یک اینها چند ماه داشته اگر بگوئیم دوازده ماه است برحسب قیاس منه

[3] گرمپدهی نیز نام ماه ایشان بوده ونمیدانیم که ماههای اینها چند روز بوده احتمال میدهیم که سی روز یا یک روز بالاتر یا کمتر بوده واین بحسب اوضاع فصول وبروج قیاس میکنیم منه

میگوید	ثاتِیَ	[cuneiform]
دارا	دارَیَوَوُش	[cuneiform]
پادشاه	خشایَثیَ	[cuneiform]
پس	پساوا	[cuneiform]
یک	۱	(۲)
مردی	مارتیا	[cuneiform]
ملا	ماگوش	[cuneiform]
بود	اها	[cuneiform]
گوماتا	گوماتا	[cuneiform]
نام	ناما	[cuneiform]
آن	هاوَ	[cuneiform]
خود بر کرد	اُدَپَتا	[cuneiform]

از	هچا	[cuneiform]
[illegible]		[cuneiform]
[illegible]	اِجایِش یَ اُواد آیا	[cuneiform]
نام کوهی است	اَرَکَدرِیش	[cuneiform]
نام	ناما	[cuneiform]
کوه	کوفا	[cuneiform]
از	هچا	[cuneiform]
اینجا	اَوَدَشا	[cuneiform]
[illegible]	....	[cuneiform]
نام ماهی [illegible]	وِیَخنَه یا	[cuneiform]
در ماه	ماهَیا	[cuneiform]
چهاردهم	۱۴	[cuneiform]

زروزها	(رَوْچَبِيش	[illegible]
این وقت	(ثَكَتا	[illegible]
بود	(اَها	[illegible]
که	(يَدِيّ	[illegible]
خودسری کرد	(اُدپَتا	[illegible]
این	(هاوُ	[illegible]
اهل را	(كارَهْ يا	[illegible]
این طور	(اَوَثا	[illegible]
	.....	[illegible]
دروغ گفت	(اَدُوْرُوجِي	[illegible]
من	(اَدَم	[illegible]
[illegible]	(بَرْدِيّ	[illegible]

هستم	(اَمِي	[illegible]
این	(هَيّ	[illegible]
کیخسرو	(كُورُوش	[illegible]
پسر	(پُتَرْ	[illegible]
[illegible]	....	[illegible]
	(كَبُوجي يَهْسا	[illegible]
برادر	(بَراتا	[illegible]
پس	(پَساوَ	[illegible]
اهل	(كارَ	[illegible]
هر	(هَرُوَ	[illegible]
یاغی	(هَمِيتِرِيَ	[illegible]
شد	(اَبَوَ	[illegible]

از (هچا)

نام شخصی (کابوجیا)

به (ربو) (ابی)

او (آوم)

رفت (اشِ یو)

و (اُتا)

فارس (پارس)

وعراق (اُتا ماد)

و (اُتا)

دیگرها (اَنیا)

مالک (دهیاو)

پادشاهی (خشترم)

این

این (هاق)

......

گرفت (اگرُبایتا)

نام ماه (گرمپدَ)

ماه (ماه یا)

نهم (۹)

روزها (دَروچبیش)

این قدر (ثُلتا)

بود که (اهااَوَثا)

پادشاهی (خشترم)

....

گرفت (اگربایتا)

پس (پساو

نام شخصی کبوجیا (

......

بدست خویش (اوامرشی یش

مرد (اَمَرِیَتا

(خلاصه فقرهٔ دوازدهم)

دارا پادشاه میگوید آن پادشاهی را که کوماتا از کابوجی گرفت از قدیم در دودمان ما بود و این کوماتا پارس و عراق و دیگر شهرها را گرفت و موافق اختیار خود پادشاه شد

میگوید (ثاتی

دارا (دارَیَوُش

پادشاه (خشایَثیَ

این (ایتا

پادشاهی (خشترم

که ازا (تی

کوماتا (کوماتا

این ملا (هی ماگوش

بگرفت (ادنا

از کابوجی (کابوجیم

این (ایتا

پادشاهی (خشترم

از (هچا

پیر (دودمان قدیم) (پرُوِیَت

ما را (اماخم

(دوده) تخمه (تومایا

بود (آها

پس (پَساو

گوماتا (گوماتا

این مگوش (هیَ مَگُوش

گرفت (اَدِنا

....

از طرف کمبوجی (کَبوجیَم

و (اُتا

فارس را (پارسَم

و عراق را (اُتامادَم

و (اُتا

دیگرها (اَنیا

ممالک (دَهیاو

این همه (هاو

موافق (اَیَستا

....

اختیارش (اُواءِ پَشیِ یَم

میکرد (اَکُوتا

این (هاو

....

پادشاه (خشایثیا

شد (اَبَو

(خلاصه فقره سیزدهم)

دارا پادشاه میگوید هیچکس نبود نه پارسی نه عراقی و نه کسی از تخمه و دودهٔ ما
ماکه پادشاهی را از این کوماتا گرفته باشد (یعنی پس گرفته باشد)
اهل او از او می ترسیدند که آنها را بکشد از این جهة بکشد که او را
نشناسند که میدانست اهل میدانند این کوماتا بردی نیست
و او بی جهة میگوید من بردی (برادر کابوجی) پسر کیخسرو هستم
و کسی جرئت نداشت از این بابت چیزی بگوید تا من رسیدم
و بخدا تعالی التماس کردم خدا مرا امدد فرمود روز دهم ماه
(باکیادش) بود که من با قلیل مردمانی (لشکری) کوماتا را کشتم
و از کسانش اول آنها که ملازم رکاب او بودند در قلعه (سیکیوتش)
نام که در ملک (نی سای) نام که جائی است در عراق کشتم و
پادشاهی را از او گرفتم بمدد و توسط خداوند پادشاه
شدم و خداوند پادشاهی را بمن داد

میگوید	(ثاتی)	[illegible]
دارا	(دارایوش)	[illegible]
پادشاه	(خیشایثیه)	[illegible]
نبود	(نی آها)	[illegible]
مرد	(مارتیا)	[illegible]
نه	(نی)	[illegible]
پارسی	(پارس)	[illegible]
نه	(نی)	[illegible]
عراقی	(ماد)	[illegible]
نه	(نی)	[illegible]
ما	(اماخم)	[illegible]
تخمه (دوده)	(توماایا)	[illegible]

	....	[illegible]
کہ مرا	(مَاتِی مَام	[illegible]
	....	[illegible]
بشناسد	(خشناسَاتِیّ	[illegible]
کہ من	(تِی اَدَمْ	[illegible]
نہ	(نَیِّ	[illegible]
بردیا	(بَرْدِیَ	[illegible]
هستم	(اَمِیّ	[illegible]
این	(هیَ	[illegible]
کیخسرو	(کُرُوش	[illegible]
پسر	(پُتْرَ	[illegible]
کسی	(کَشچِیّ	[illegible]

نہ	(نَی	[illegible]
	....	[illegible]
جرئت داشت	(اَدَرْشْنَوشْ	[illegible]
چیزی	(چِیشْچِیّ	[illegible]
بگوید	(ثَسْتَنَیّ	[illegible]
از بابت	(پَارِیّ	[illegible]
گوماتا	(گَومَاتَمْ	[illegible]
این	(تِیَمْ	[illegible]
تا	(مَاکَمْ	[illegible]
آ	(یَاتَا	[illegible]
من	(اَدَمْ	[illegible]
رسیدم	(اَرَسَمْ	[illegible]

بس	(پساو
من	(ادم
	....
خدارا	(اورامزدام
	....
التماس کردم	(پاتِ یاواهی
	....
خدامرا	(اورامزدامئی
امداد	(اوپستام
آورد	(آبرا
	....
	(باکَ یادِش

ماه	(ماهیا
دهم	(۱۰
روزها	(رئوچبیش
آن وقت	(ثکتا
بود	(آها
که	(اوتا
من	(ادم
با	(هدا
کم	(کمنیبش
	....
مردها	(مرتیاییش
آن	(اوم

گوماتارا	(گوماتا
این	(تیم
مغ	(ماگم
کشتم	(اواجنم
و	(اُتا
کسانش	(تیی شیی
اول	(فرتما
آدم‌ها	(مرتیا
ملازمان	(انوشیا
بودند	(اهتا
	......
[illegible]	(سیک یووتیش

نام	(ناما
قلعه	(دِدادا
[illegible]	(نِی سایَ
نام	(ناما
مملکتی	(دهیاوش
در عراق	(مادی
آنجایش	(آوکشم
کشتم	(آواجنم
	....
پادشاهی از ایشان	(خشترم شمَ
من	(آدَم
گرفتم	(اِدِی نَم

بتوسط (وَشْنا

....

خدا (اَوُرَمَزْداهَ

من (اَدَمْ

....

پادشاه (خشایثی

بودند (آبَوَم

....

خدا (اَوُرَمَزْدا

پادشاهی (خشترم

مرا (مَنا

داد (فرابَرَ

(خلاصه فقرهٔ چهاردهم)

میگوید دارا پادشاه سلطنتی را که از دودمان ما برده شده بود من پس گرفتم و بجای خویش قرار دادم کما فی السابق معبدهائی را که گوماتا خراب کرده بود درست کردم بجهة اهل بازار و مردم و گله و رمه و خانه و دهات را آنچه گرفته بود بجای خود برگردانیدم و پارس و عراق و دیگر ممالک را مثل قدیم کردم و این کار را بتوسط و مدد خدا نمودم و سعی کردم که این خانه (یعنی خانواده) خود مانرا بجای خود قرار مثل پیشتر این طور کوشش بمدد خدا بود طوری کردم که گویا گوماتا خانوادهٔ ما را نبرده

بود (اصلاً)

(وابداً)

میگوید	ثاتی
دارا	دارَیَوَوش
پادشاه	خشایَثیَ
پادشاهی را	خشثرَم
که از	تی هچا
ما	اماخم
تخمه	تومایا
برده شد	اپرابرتم
بود این را	اهآ او
من	ادم
پس دادم	پتی پدم
کردم	اگونوم

من او را	ادم شیم
در جای خود	گاثوا
	....
اینطور کردم	اوا استایم
چنانچه	یثا
	......
پیشتر بود	پرووم چی
همین طور	اوثا
من	ادم
کردم	اگونوم
معبدها	ایدنا
که	تی

گوماتا	(گوماتا
این ملا	(هی‌ماگوش
خراب‌کرد	(وِیک
من	(اَدَم
	....
درست‌کردم	(نِی‌پِترا رَیَم
تجمل	(کارَه‌یا
بازار	(ابی‌چارِش
	....
وگله	(گِی‌ثامچا
	....
ومنزل	(مانِیَم‌چا

	....
ودهات	(وِثِی‌بِش‌چا
آنچه ازاینها	(تِیادِش
گوماتا	(گوماتا
این	(هِی
ملا	(ماگوش
گرفت	(آدینا
من	(اَدَم
اهل را	(کارَم
بجای خود	(گاثوا
	....
ایستاده کردم	(اواستایَم

…………

وپارس را (پارسَم چا)

وعراق را (مادَم چا)

و (اُتا)

دیگر را (اَنیا)

ممالک را (دهیاو)

چنانچه (یَثا)

…………

پیشتر بود (پَرووَم چی)

همین طور (اَوَثا)

من این (اَدَم فَرتِی)

آوردم (پَتی اَبَرَم)

۱۰/۱۰ شد

[illegible]

برده شد (پَتیِیابَرَم)

بتوسط (وَشنا)

…………

خدا (اَوُرَمَزداه)

این را من (اِما اَدَم)

کردم (اَکُونَوَم)

من (اَدَم)

…………

سعی کردم (هَمتَخشَ اِی)

تا (یاتا)

خانه (وِثَم)

این (تِیامُ
مال ما (اَماخَمَ
بجای خود (گاثوا
……….
ایستاده کردم (اَوایستایَم
چنانچه (یَثا
……….
پیشتر بود (پَرُوُوَمچی
همین طور (اَوَثا
من (اَدَم
……….
کوشش کردم (هَمَتَخشَی

بتوسط (وَشنا
……….
خدا (اَوُرَمَزداهَ
مثل اینکه (یَثا
گوماتا (گَوماتا
……….
این ملا (هَیْ مَگوشْ
خانه (وِثَمْ
این (تِیامُ
مال ما (اَماخَمْ
نه (نِی
برده بود (پَرابَرَ

تمام شد چهار فقره

گفتیم که مقصود ما از ذکر این فقرات این بود که شما مانوس
بخواندن این کلمات بشوید و قدری لغت بگیرید و از قواعد صرفیه
و نحویه آن فی الجمله آگاهی حاصل فرمائید بیاری پروردگار عالمیان
عز و جل

اکنون میخواهیم از اعدادیشان شرذمهٔ بیان کنیم البته
میدانید الفاظی که برای شمار همچنین اعدادی که برای حساب
داشته اند آنچه براحجار مذکور است میدانیم و میخواهیم
اما آنچه غیر مرقوم باشد قیاس نمیتوانیم نمائیم مثلاً کلمهٔ که از برای
(اول) و (دوم) و (سیم) و (نهم) است یافته اند و سوای
اینها را ندیده و ندانسته اند (این است)

فرتما بفتحات .... (اول)

دووی تیا بروزن شدی رضا .... (دوم)

ترتیا بکسر اول و دوم و سیم .... (سیم)

نوما بفتح اول و دوم و سیم .... (نهم)

براهل دقت واضح است که کلمهٔ دوم بالغت ما نزدیک است
و کلمهٔ سیم بالغت انگلیسی که (تری) باشد و آن برای عدد سه است
چه قدر نزدیک است و این هم دلیلی است براینکه در اول کتاب
گفتیم اکثر زبانها در اصل یکی بوده اند و کلمهٔ چهارم نیز با لفظ نهم
ما به الاشتراک دارد که نون باشد (بالجمله) دیگر نمیدانیم
چهارم و پنجم و سایر الفاظ برای شمار را چه میگفته اند

اما علامت برای اعداد که باصطلاح ما هندسه میگوئیم بسیار منقوش
براحجار است متفرقةً از یک تا دویست دیده شده مگر بعضی از
اعداد که از وسط آن دیده نشده اما ما میتوانیم آن ترک شده‌ها

را قیاس کنیم و بفهمیم که چگونه بوده است یعنی از قرینه اعداد قبل و بعد آن دریافت مینمائیم و این قیاس را ما واگذار بدست شما میکنیم بقد انچه مرقوم و منقوش در ابنیه مخروبه متفرقه در اکنه جهان است اینجا مینویسیم بمنه و بتوفیقه *

۱	𒁹
۲	𒁹𒁹
۳ .... (𒁹𒁹𒁹)	𒁹𒁹𒁹
۴	𒁹𒁹𒁹𒁹
۵	𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۶	𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۷	𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۸	𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۹	𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۱۰	𒌋
۱۱	𒌋𒁹
۱۲	𒌋𒁹𒁹
۱۳	𒌋𒁹𒁹𒁹
۱۴	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹
۱۵	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۱۶	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹

۱۷	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۱۸	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۱۹	𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۰	𒌋𒌋
۲۱	𒌋𒌋𒁹
۲۲	𒌋𒌋𒁹𒁹
۲۳	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹
۲۴	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۵	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۶	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۷	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۸	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۲۹	𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹
۳۰	𒌋𒌋𒌋
۳۱	𒌋𒌋𒌋𒁹
۳۲	𒌋𒌋𒌋𒁹𒁹

سی و سه و سی و چهار تا قبل از چهل را ندیده اند

۴۰	𒌋𒌋𒌋𒌋
۴۱	𒌋𒌋𒌋𒌋𒁹
۴۲	𒌋𒌋𒌋𒌋𒁹𒁹
۴۳	𒌋𒌋𒌋𒌋𒁹𒁹𒁹

چهل و چهار تا قبل از پنجاه نیز دیده نشده

۵۰	𒌋𒌋𒌋𒌋𒌋

این عشرات تا برسد بصد درحالیکه مرکب با آحاد باشد دیده نشده	۱۰۳ ....
۶۰	یکصد و چهار تا برسد به ۱۱۵ دیده نشده است
۷۰	۱۱۶ ....
۸۰	تا برسد به ۱۵۶ ندیده اند
۹۰	۱۵۷ ....
۱۰۰	تا برسد بدویست دیده نشده
۱۰۱	۲۰۰
۱۰۲	الی بعد را هم ندیده اند

عاجلاً نوشتم آنچه مقصود بود بر سبیل استعجال و اختصار

مفصل را مقامی دیگر است

الحمد لله رب العالمین

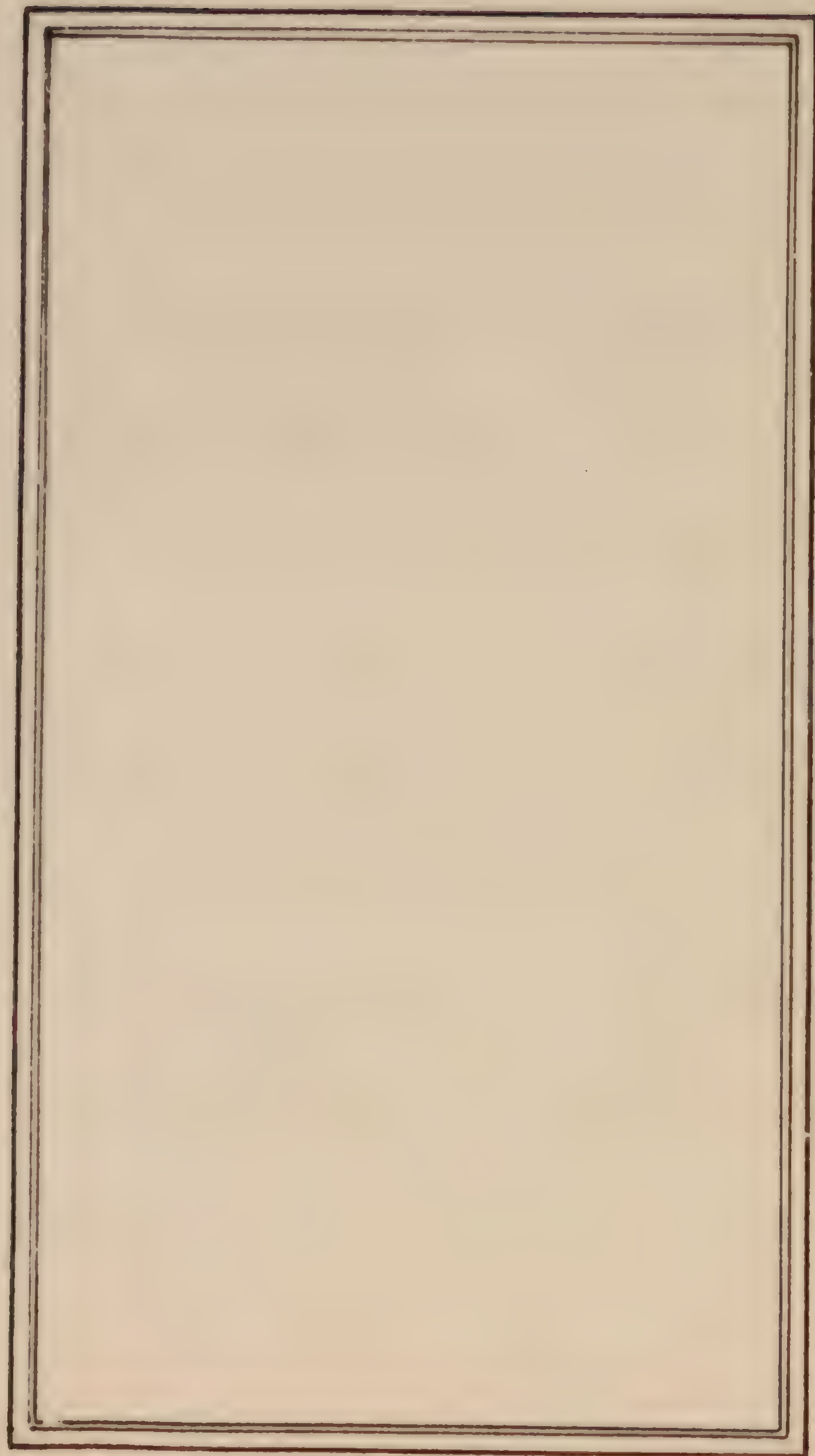
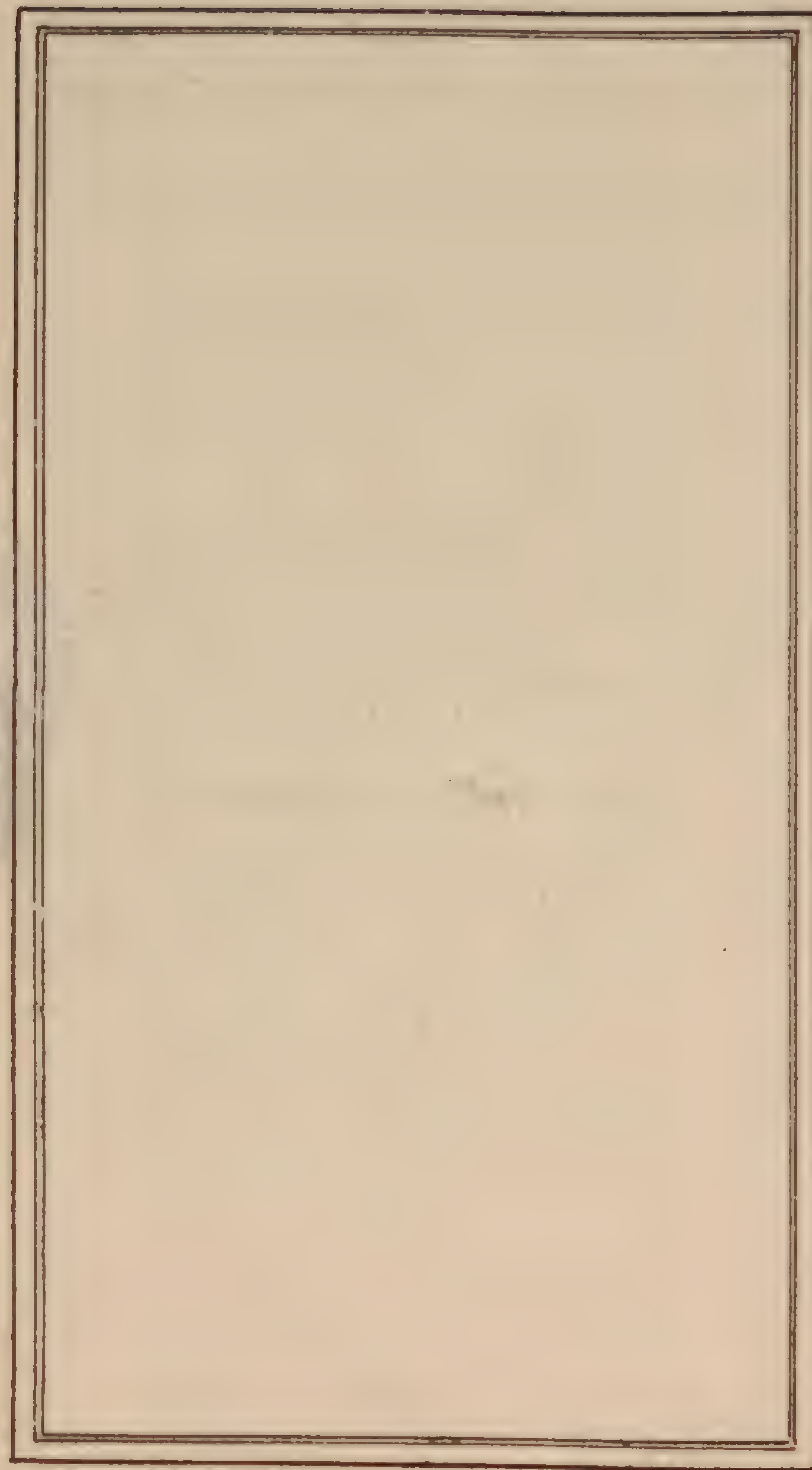
تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب علی ید اقل السادات

محمد مسیح الله الحسینی الدهلوی ابن محمد حفیظ الله فی

شهر جمادی الاخری سنه هزار و سیصد

بیست و دو هجری در

معموره بمبئی

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله اجوبه ایست که جناب فضایل مآب خردمند یگانه
فیلسوف فرزانه فرصت حسینی شیرازی ادام الله تعالی ایام
حیاته اسئوله سرکار معتمد السلطان میرزا محمود خان را
نوشته خان معظم الیه از جمله اشخاص تربیت شده وباعلی
درجه انسانیت رسیده است درزبان انگلیسی وغیره صاحب
اطلاع کامل است وبیست واند سال قبل ازین از جانب اولیای
دولت ابدمدت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان بسفارت
ممالک متحده (آتازونی) رفته وعودت نموده بریاست بانک
شاهنشاهی دار الخلافه واصفهان پس شیراز مأمور گردیده و
اکنون در دار العلم مذکور مقیم است مکتوبی زی جناب معزی الیه
(فرصت) بهندوستان فرستاده مشتمل بر سوالاتی که مرقوم

میشود وجوابهائی که داده اند رساله گردیده چون مطالبش همه
کس را سودمند ومفید است ضمّ ضمیمه رساله خط میخی کرده
بحلیه طبع درآوردیم الله المستعان وعلیه التکلان

تاریخ تحریر اجوبه مذکوره مرقومه در شهر
ربیع الاول سنه یکهزار وسیصدو
بیست و دو هجری بوده و تاریخ
طبع آن کذلک
اینست
۱۳۲۲

بسمه تبارک و تعالی

گرامی دستخط انجم نقط که مایهٔ فتوح و مُبتهج روح بود زیارت شد لمعات کلماتش در مشکوة دلم ضیا مودت افزود و نفحات معانیش از لوحهٔ خاطرم غبار کدورت زدود اینک با اینهمه علت چشم که دیده اید و میدانید قلمی بر داشته و عزمی گماشته ام که جواب عرض نمایم اما چه نویسم که از اجوبه آن اسئوله خامه ام از خجلت سر بزیر است و نامه ام از اضطراب در تشویر لیکن از جهة امتثال امر مبارک هر چه بدانم مینگارم ایجازاً

(سؤال) نخست از جهة اینکه فراموش نمایم این مطلب را مقدم میدارم چون حین حرکت سفارشی از مستمری خود نموده بودید لازم است که این مطلب را بدانید امسال ارباب حقوق قرار شده فرامین خود را بدار الخلافهٔ طهران بفرستند پس از تحقیق و تصدیق اولیای دولت

ممضی دارند لذا اگر فرمانی دارید بفرستید که حاضر باشد دیگر اینکه مسافرت نامهٔ این سفر خود را متدرجاً بنویسید پر بد نیست اگر نوشته اید نسخهٔ برای من بفرستید خصوص وضع بمبئی را مرقوم دارید

(جواب) درباب فرمان ابداً فقیر لاشیٔ را فرمانی بدست نیست چند سال قبل پس از تألیف کتاب آثار عجم که از لحاظ مبارک اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت مروج ملت احمدی و حامی دین محمدی السلطان الاعظم والخاقان المعظم مظفر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و ابد الله نوره و برهانه گذشت بطیب خاطر مهر مظاهر و میل مبارک یکصد تومان مستمری مقرر فرمودند که ثبت دستور العمل و ضبط دفتر شده و همه ساله مرحمت فرموده اند حال هم اولیای دولت ابد مدت خاصه حضرت مستطاب ارفع اشرف اسعد اکرم آقای عین الدوله وزیر اعظم ادام الله اقباله و ابقی الله اجلاله اگر داعی را دو تنخواه

وملت پرست و زحمت کش در ملک دیده اند مرحمت کنند واگر
مصلحت ندانند مختارند وحال آنکه گمان نمیکنم این شخص اول ایران
با اینکه همواره خاطر مهر مظاهرش تشویق ارباب کمال را طالب
است و ترقی اصحاب فضل را راغب از حقوق اهل استحقاق اغماض
عین نماید البته رسیدگی میفرمایند و معلوم میدارند که این قلیل وجه
جبران فکر یک روز داعی را نمیکند که در هر فکری خدمتی بنوع خود
نموده و مینمایم

عین الدوله وزیر اعظم — ایران شد از او همه منتظم
کارش همه عدل باشد و داد — انصاف که داد عدل را داد

(باری) این مطلب را بانصاف اولیای دولت واگذارید اما
مسافرت نامه اگر مقصود شرح منازل از شیراز تا بوشهر است
لازم نیست بنویسم که برخی از آن طرق را سابقاً در کتاب آثار عجم نوشته ام

مکرر نمیکنم و اگر شرح حال خود است که بنویسم کجا نان خوردم و کجا آب
نوشیدم یا در چه محل خوابیدم چه فایده دارد و چنانچه مراد هندوستان
است عموماً یا بمبئی خصوصاً الآن از هندوستان که سهل است جغرافی
از تمام عالم نوشته اند همه آماده و موجود و حاضر است انقدرها
هست که لازم بنگارش بنده نیست جغرافی نویسی بنده و امثال
بنده نسبت بانچه اکنون مدوّن و موجود است مثل شاهبازی اطفال
است نسبت بسلطنتهای مستقله اما محض امتثال فرمایش جناب عالی
سؤالات ذیل را یکان یکان از آنچه در این اوان در دفاتر و اوراق
فرنگی ها نوشته اند یا از اهل جغرافی و مهندسین حالیه که در هندوستان
درک خدمتشان را نموده ام و اعتماد بقولشان دارم یا اینکه بچشم خود
دیده ام عرضه میدارم

هرجا مطلبی را مطلق میگویم مقصود ممالک و بلاد هندوستان است

وچون مقید شود باسمی مراد همانجاست (مثلاً مطلبی که ان اختصاص
بخود بمبئی داشته باشد صریح اسم آنرا مذکور میدارم
(سؤال) هر سیری که پیش آید و غرابتی دارد بنویسید
(جواب) سیرهائی که پیش آید نوشتنش چه فائده دارد مگر سیری که
از خواندن و شنیدنش نفعی عائد گردد و خاصان را انتفاعی باشد
میدان شرط اسب دوانی را تعریف نمودن یا تیاتر و بازیهای سرکس‌ها
را توصیف کردن یا مجالس هتک را وصف نمودن چه سودی دارد
جز تضییع عمر نمیگویم من اینها را ندیده ام دیده ام خوبش را هم دیده ام
ولی اوقات را صرف نگارش آنها نخواهم نمود مگر بتقریبی یا ضرورتی
آنهم مختصر و مفصل را حواله میدهم بمغولهای اسب خرکه پایند و به بینند
و بروند در ایران بمجالس عدیده تعریف کنند
(سؤال) مساحت هند چیست و حدودش کجا فرنگستان را نیکو

دیده ام و مساحتش را میدانم ولی هندوستان نیامده ام از ان نیز
میخواهم مطلع باشم همچنین از جمعیت و عساکرش مرقوم دارید
(جواب) آنچه در جغرافی تازه انگلستان خواندم و هم از اهل
جغرافی استماع نمودم مملکت هندوستان مرکب است از قطعه جنوبی
آسیا که بیشتر اطراف آن را آب گرفته (یعنی دریاست) طرف
شمال آن محدود است بکوههای (همالیه) و طرف مشرق آن بخلیج
بنگاله و طرف جنوبش بحر محیط هندوستان و طرف غربش بدریای
عمان نقشه بسیار دارید ملاحظه فرمائید
طول هندوستان از شمال بجنوب است و عرض آن از مشرق
بمغرب در کتابی که مساحت هندوستان را نوشته اند مسطور است
که مساحتش مربعاً قریب یکصد و سه هزار و چهارصد و سی و چهار
فرسخ ایران است که هر فرسنگ ایران مطابق است با سه میل

وشصت و پنج صدیک (۴ $\frac{۶۵}{۱۰۰۰}$) انگلیسی (انتهی) جمعیت
هندوستان را دوازده سال قبل از این بدقت شمار نموده اند قریب
دویست و هشتاد ملیون دیده اند ممالک هندوستان بواسطهٔ راه
آهن تمام بیکدیگر مربوط اند وتقریباً پنجهزار و هشتصد فرسخ راه آهن
درهندوستان دایر است ونزدیک هشتهزار فرسنگ خط تلگراف
دارد و مدرسه هائی برای تربیت اطفال تشکیل داده اند (انگلیسها
و خود اهالی هند نیز از روی میل و رغبت همّ خود را صرف این کار میکنند
ومتجاوز از ده کرور تومان ایران در سال صرف این کار میشود و
این پول را خود اهالی هند میدهند باسم خیرات دخلی بدولت ندارد
تا مالیاتی که انگلیسها از ممالک هندوستان ماخوذ میدارند
هشتهزار لک هند میشود و تقریباً نصف آنرا برای تنزیل پولی که دولت
درهند مقروض است میدهند از قرار صدسه و بقیهٔ آنرا مخارج

آنممالک مینمایند اما عساکر هندوستان سیصد و پنجاه هزار نفر هندی
نظامی گرفته اند (در سالنامه که هر سال مینویسند دیدم) و این
ممالک تمام در تصرف انگلیس است که مستقیماً در تحت اداره او است
وبعض از ممالک هند که رتق و فتق امورش بدست سلاطین هند
و نوابهاست ایشان نیز مطیع و فرمان بردارند تصرفات عمده
را در ملک بصوابدید انگلیس می نمایند مگر مختصر تصرفاتی که چندان
اهمیت نداشته باشد

(سؤال) اجرای اوامر و احکام هندوستان چگونه است و صدورش
از کجاست

(جواب) اوامر و نواهی و احکام از مجلس پارلمنت انگلستان
صادر میشود و در هندوستان مُطاع و جاری است

(سؤال) شهرهائی که اداره مخصوص دارد و حاکم مخصوص از جانب

سلطنت در آنها می اند کدام اند

(جواب) هندوستان را بچند حکومت بزرگ منقسم نموده اند که امورات دولتی بواسطهٔ ادارهٔ مخصوص میگذرد (مثل) بمبئی مدراس بنگاله پنجاب برما وغیر ذلک جاهائی دیگر که توابع آنها هستند در تحت این حکومتها و نحوها هستند و معتبرترین شهرهای هندوستان کلکته است که پای تخت هندوستان میباشد هشتصد یا نهصد هزار نفر جمعیت نوشته اند دارد و بعض از ممیزین جغرافی دان را دیدم میگفتند اکنون بهزار هزار نفر میرسد که یک ملیون است

(سؤال) عرض و طول بمبئی و جمعیت آن چه قدر است

(جواب) بمبئی بدرا از واقع شده پیش از اینها گمان میکردم شبه جزیره باشد باوجودی که هزار مرتبه نقشهٔ آنرا دیده ملتفت نشده بودم ولی جزیره است اینکه از بمبئی بکراچی یا به پونه و غیر ذلک میروند بواسطه

راه آهن پل بسته اند که گاری از پل میگذرد و بخشکی میرسد بلی گاهی که دریا جزر و مد پیدا میکند خشکی دریا متصل بخشکی زمین میشود بهرحال طول بمبئی قریب دوازده میل است (هر میلی هزار و هفتصد و شصت یارد است و هر یاردی که وارهم میگویند سه فوت است و هر فوتی دوازده انچ و پنجاه و یک فوت قریب پانزده ذرع ایران است) بعبارة آخری هر یاردی معادل است با چهارده گره اما عرض بمبئی معلوم نمیشود (چرا) بجهة اینکه یکجا پنج میل است یکجا چهار میل یکجا کمتر بسا جائی است بهزار قدم نمیرسد شکل ان زمین معوج است

اما جمعیت بمبئی هر سال کتابی مینویسند (اسم آن کتاب گلندر است) افرادش را مرقوم میدارند از روی تحقیق نه تخمین بنقد امسال که سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری است و یکهزار و نهصد

وچهار مسیحی ده لک مخلوق دارد یعنی بیشتر از پیشتر باوجود اینکه چندین
سال است مرض طاعون در اینجاست و بسیاری در گذشته اند
مع هذا کم نشده بجاهائی چند که از اطراف آمده اند والحمد لله حالا ناخوشی
نیست واگر هم باشد بسیار بسیار کم آنهم در جاهای کثیف و در طایفه
بی تمیز بدخوراک

(سؤال) توابع بمبئی چه قدر میشود

(جواب) توابع بمبئی بسیار است که جزو حکومت بمبئی هستند
مثل بلاسینور بانسدا باریه بهونگر کمبایت اودیپور دهرمپور
دهرول غوندل زنجیره خیرپور پوربندر راجکوت ساچین
رادهانپور سونت وادهوان وغیر ذلک اوامر و نواهی آنها
از بمبئی است

(سؤال) وضع حکومت و فرمانروائی بمبئی چگونه است نواب و

صاحبمنصبان ایالت چند است و اجزا و کارگذاران چه قدر

(جواب) در بمبئی چند اداره دار الحکومه تشکیل داده اند هر یک
از انها برای امری و در محلی معین شده اند بعض آنها را نایب سرکار
میتوانید حساب کنید که همه در ظل او یند و سرکار حاکم بر آنهاست
و برخی اداره مستقل هستند که کاری بسرکار ندارند (بعبارة
دیگر میگوییم) گورنر حاکم کل است به همه والبته به تمام برتری دارد
نهایت بر بعض ادارات مداخله نمیکند که خود استقلال دارند
بکار خود و هر یک از انها که دارای اداره هستند مستقل نیز شعبی
دارند که تفصیلش بسیار است اما ادارجات اجمالاً نوشته میشود

یکی اداره پلیس است از برای عدالت جرمیه تشکیل یافته
دزدی و شرارت و اذیت و آزار و نحوها را حکم مجازات
میدهند در این اداره گفتیم شعبه هاست که مجال تفصیل نیست

(پلیس کرت) در آن داد میکنند مطالب جزئیه را مثل دزدی وغیره
یکی دیگر اداره عدلیه است و آن بر دو قسم است قسمی را
(های کرت) میگویند که در ان گفتگو میشود و داد میدهند مقدمات
بزرگ را مثل قتل نفس و ادعاهای خیلی بزرگ و در این مجلس
جج ها هستند (قاضی ها) که حکم میکنند و تفصیل این مجلس را بعد
عرض خواهم کرد قسمی دیگر را (اسمال کیس کرت) نامند که در آن
گفتگو میشود از ادعاهای جزئیه

دیگر اداره (مینوسپال) یعنی اداره نظافت و آنرا اداره
بلدیه نیز میگویند این اداره خیلی بزرگ است و این اداره
ایست که هیچ دخل با ایالت ندارد و خود مستقل است و برای
این اداره امناء و وکلاء و اجزائی است که دخالت در
مملکت دارند برای آب مصارف اهل مملکت و چراغ کوچه‌ها

وخانه‌ها و تنظیف شهر وغیر ذلک و با این اداره است تسطیح کوچه‌ها و راهها
و پاک نمودن جاهای کثیف و زباله شهر همچنین ساختن عمارات در
محل و مکان باید باذن این اداره باشد و دولت هم ضامن این اداره
و کفیل آن هست در قرض کردن پول از رعیت و این اداره
رئیسی مخصوص دارد و اجزائی بیشمار که بهر کس کاری محول است
آب شهر میدانید که از نل است یعنی در چند جا تالاب ژرف بسیار
بسیار بزرگ ساخته اند که آب باران در آن جمع میشود و رشته‌هائی
از آنها کشیده اند بلوله‌های آهنی تا شهر و آنها را نیز شعبه شعبه نموده اند
بمحلات و نیز بکوچه‌ها و بخانه‌ها برده اند در هر خانه بلکه در هر اطاقی
نلی است که دهن شیر دارد صبح علی الطلوع آب میدهند عصر نیز
همچنین از برای خوراک و کارساز مردم شهر گاهی بر سر هر گذری
کرنل است (باصطلاح خودمان تنوره) اسبابی برپا نموده که

بالای آن صفحهٔ ایست مشتمل بر درجات مثل صفحهٔ ساعت و عقربه دارد که از ان می فهمند در چه خانه آب زیاد یا کم رفته یا کدام راه آب خراب شده یا کجا مسدود کردیده فوراً دفع آنرا مینمایند

امّا در عمل چراغ در کذرها چراغ کاز یا برق هر شب روشن است وحدی دارد که تا چه وقت باید روشن باشد همچنین درب هر خانه چراغی است که مخارجش نیز با ادارهٔ مذکوره است لمبر چراغهارا تا چهارده هزار دیدم شاید بیشتر هم باشد

امّا در عمل نظافت کوچه ها در بسیاری از کوچها دو خط راه آهن برای (ترَمْوَیْ) هست و آن کاری مخصوصی است که تفصیلش را عرضه میدارم در دو طرف آن خطوط دو معبر برای کاری های دیکر و کالسکه است و در دو طرف آن دو معبر نزدیک بدکاکین یا دیوار است سنک بست کرده اند برای پیاده

روی معابری که برای راه ترموی هست و همچنین انکه برای عبور کالسکه است زمینش محتوی است بر سنکهای خُرد خُرد که روی آنهارا بکل و آهک انباشته اند و هرکاه از تسطیح خواهد خارج شود کنده کوب مینمایند و سنک ریزه هارا تجدید میکنند یک کاری است دارای سه غلطک آهنی بسیار بسیار بزرک که حرکت آن کاری باسباب بخار است یکی بران سوار شده در کوچه ها میکرداند و زمین را مسطح میکند و اکر جائی باشد که تنک باشد و آن کاری نتواند عبور نماید غلطک دیکر که نیز از آهن است با حلقه و زنجیر میکشند و راه را مسطح مینمایند و هر روز دو مرتبه (صبح و عصر) چندین نفر موکل هستند که سر تنوره (نل) کوچه را بر میدارند لوله هائی از زیر بلند در آن کذارده آب فوران میکند از سر آن آب مترشح میشود بمسافت چهل و پنجاه ذرع راه آب

می باشند احیاناً در بعض کوچه ها اگر این تنوره نباشد اسبابی است
یعنی پیپ های کلان است که انها را کاو میکشد با دو چرخ بزرک
و در زیر آن پیپ لوله ایست که اطرافش همه مشبک است ان
سوراخهای ان آب ترشح میکند وزمین را آب می پاشد همچنین
اسبابی دیگر که آنرا هم کاو میکشد با دو چرخ بزرک زیر آن لوله ایست
قطور که اطرافش موئین است مثل برُوش بحرکت چرخها آن
لوله کردش میکند زمین را جاروب مینماید همچنین اسبابی دیگر است
که آنهم با دو چرخ کاو میکشد زیر ان دندانه هائی است از آهن
مثل شانه (یا مثل پنجه های برکشته) گُل و کل های راه را جمع
میکند و میکشد و می برد واگر احیاناً پس کوچه باشد که این آلت
عبورش صعب باشد و مرورش دشوار اشخاصی حاضرند
دارای بیل و بیلک و جاروب و زنبیل (کارشان معلوم است

بنابراین تقریرات که نمودم خواهید دانست که این اداره چه قدر
عمله لازم دارد (انچه شنیدم از ثقات) سی هزار عمله برای این کار
است وهر خانه را معین کرده اند که چه قدر آب لازم دارد
و چراغ میخواهد همچنین تعیین نموده اند که اجاره واستجاره هر خانهٔ
چه قدر است از روی قانون صد پنج اداره بلدیه از خانه ها میگیرد
اما از خانهٔ که خالی باشد و مسکون نبود چیزی نمیگیرند (بالجمله)
این اداره خیلی بزرک است همیشه اوقات در صندوق این ادارهٔ
بلدیه صدلک که هشت کرور تومان پول ایران باشد موجود
است برای مخارج مذکوره وچیزی دیگر هم این اداره از رعیت
میگیرد یعنی از مأکولات ونحوها که از خارج می آورند (مثل کمرکی)
باسم مصرف شهری وآنرا کمرک شهری میگویند
دیگر اداره (پُرت ترسْت) این اداره ایست که اجاره واستجاره

بعض از زمینهای دولت باختیار اوست و مداخله به لنگرگاه کشتی ها
وحواشی دریا و زمینهائی که دریا بوده وخشک نموده اند میکند و بر آنها
عمارت میسازد واین اداره از جهازاتی که وارد میشوند چیزی
میگیرد (وعمل گودی باین اداره است) گودی بضم اول جائی است
که هرگاه جهازی ضایع شود مرمت لازم داشته باشد آنرا میکشند
دران گودی که فرض کنید حوض بسیار بسیار بزرگی است کنار دریا
که آبش اتصال باب دریا دارد پس از راندن جهاز را دران گودی
پلی است از تخته که ببخار حرکت میکند میرانند بیکطرف ان گودی باز
زور بخار او را فرو میبرند تا بزمین که قطع آبرا از دریا میکند و برای
بستن و گرفتن بعض رخنه ها آدم میفرستند زیر آب (که تفصیل آنرا
بعد عرض میکنم) انوقت آب را از انجا میکشند آب که تمام شد
جهاز در خشکی واقع میشود در این هنگام مرمتش مینمایند باز آنجا را

آب می اندازند پل را بر میدارند جهاز دریائی میشود
اما تفصیل فرستادن آدم زیر آب لباسی که طوق گردن باصطلاح
یخه آن از فلز است می پوشند زیران طوق ربر قرار داده اند که
هم گردنش را صدمه نزند هم ملصق ببدنش شود (برای عدم سرایت
آب) سری ساخته اند نیز از فلز دو چشم دارد از شیشه آن سر را
میگذارند بر کلهٔ انشخص که صورت و گوش و گردنش مستور میشود
و پائین آن سر پیچ دارد که بطوق مذکور متصل میشود که اصلا آب
داخل ان نمیگردد قطعهٔ از سرب یا سنگ بگردنش می اندازند
برای اینکه سنگین بشود زیر آب خود را نگاه دارد (اسباب تنفس ان)
لولهٔ ربری ساخته اند اتصال دارد باان سری که از فلز است و
از آب بیرون آورده اند بر لب دریا اسبابی است مثل بمبو بخار
حرکت میکند و متصل هوا را دران لوله میبرد وهوای تازه (اکسیجن

بکام و دهان آن شخص میرساند کار خود را که کرد بیرون می آید مکرر خودم

دیدم این عمل را واکر عرض کنم بالاتر از این را شاید بعضی باور ننمایند

همین اشخاص میروند زیر آب تا مدتی کار میکنند مثلاً سنک می شکنند

کوده میزنند زمان غذا میآیند بیرون چیزی میخورند باز میروند کار

میکنند (مانند عمله)

چون سخن از زمین درمیان آمد و اجارهٔ آن این مطلب بنظرم رسید

که عرض نمایم (درباب زمینهای شهر) زمین یا از قدیم مالک داشته

یا نداشته اکر مالک داشته حال هم مال خود اوست دخلی بدولت

ندارد وانجا که مال دولت بوده و هست برعیت اجاره میدهد

اسمی روی آن میکذارد و چیزی میکیرد کاهی هم میشود زمینی بکسی میدهد

چیزی نمیکیرد میکوید برو عمارت بساز تا فلان مدت چون منقضی شود

حق دولت است (مقصودش از این کار آبادی ملک است)

وکاهی زمینی را میفروشد به بیع شرط که هر وقت بخواهد پس بکیرد و مخارج

عمارتی را که ساخته بدهد بسا اوقات بمبلغی که فروخته اکتفا نمیکند چون

به بیع شرط است غبن آورده باز چیزی میکیرد باسم اینکه زمین غبن شده

خلاصه اکر زمین بیرون شهر باشد و محل زراعت باشد برعیت

میدهد تا زراعت نماید هرچه حاصل بعمل آمد ده یک میکیرد (خلاصه)

انچه دراین باب که مذکور شد راجع باداره مخصوصی است

دیکر ادارهٔ (سکرتریت) یعنی منشی کری مکاتب و نوشتجات

و مستندات تمام امورات مذکوره دراین اداره است

بعبارة اخری کارهای ادارههای مذکوره راجع باین اداره است

و این اداره نوشتهها را می برد نزد (کورنر) و این اداره

نیز شقوقاتی دارد

حالا که ادارهها را بیان کردیم باز بر کردیم مطالبی که راجع بانهاست

سکرتریت
محلی از حکومت است
در وی آن منشی ها
مسوده را سکریل
میکویند

وآن این است که هرکدام ازان اداره ها مجلس شورائی دارند که
انرا (می تینک) میگویند اگر بخواهم تفصیل این مجالس رابدهم اولاً
درست بکنههانمیدانم ثانیاً بدرازا میکشد امایکی ازجمله مجالس
شوری راکه بتحقیق دیده ام مینویسم ازان پی بکلی خواهید برد (مجلسی
است برای شوری) آنرا گورنمنت میگویند مطالب بزرگ
دران انجام می پذیرد این رانخست بدانید که حکومت بنفسه
باحدی تحکمی نمیکند مگر بانعقاد این مجلس (بهرحال) هرگاه امری
واقع شود یعنی حکومت نسبت برعایا مطلبی داشته باشد یعنی
اورا مهمی پیش آید که باید حکمی بدهد یا اینکه رعایا بالنسبه بحکومت
عرضی ومطلبی داشته باشند اطلاع میدهند بزرگان واعیان
درآن مجلس حاضر میشوند هر مطلبی که هست درمیان می آورند
وباهم گفتگو مینمایند آرا خودرا یک یک ابراز میدهند تا اینکه متفقاً

تصویب آن کار یا امری راکه مقصود است می نمایند (این قرار
داد دولت ورعیت است) وباید بدانند که مجالسی که مرتب
میشود ومنعقد میگردد برای مطالب مهمه درشهرهای هندوستان
آنها (مجالسها) شعبه هستند ازمجلس بزرگ درکلکته که پای تخت
هندوستان است ومجلس کلکته هم شعبه ایست ازمجلس سیاسی
بزرگی که درلندن است (درمجلس لندن ازقرار معلوم چهار صد نفر
امنا هستند همه معمر که سالها درخدمات دولت حاضر بوده اند
مردمانی کار افتاده جهان دیده آگاه وبصیر درسیاسی وپلتیکات)
برگردیم بمطلب خود ومثالی بزنیم ازانچه دربمبئی خود دیده وملتفت
شده ام (مثلاً) حکومت میخواهد اجرا مطلبی بنماید یا مخارجی تعلق
بمملکت گرفته میخواهد بگیرد یا خیال دارد عمارتی بسازد درصورتی
که وجه آنرا خود دولت میدهد نفوس را آگاه میسازد تا رای دهند

انوقت دران کار اقدام مینماید و در صورتی که وجهی از رعایا میخواهد باز ایشان را در مجلس طلبیده گفتگوها می نمایند وجه را مثلاً رعایا تقسیم میدهند و بر مالیات خود آن وجه را می افزایند بطوری که تمام راضی هستند (ماحصل) این وجه بعنف و بضرب و آزار و اضرار گرفته نمیشود واما اگر رعایا مهمی دارند که میخواهند در ملک امری را جاری نمایند بآن مجلس پس از گفتگوها که باتفاق رای داوند آن امر جاری و ساری میگردد وهکذا مطالبی که در آن مسئله خرج نباشد بلکه گفتگوئی بزرگ باشد نیز حکومت و رعیت با یکدیگر مشورت نموده چون آراء ایشان متفق گردد مجری میدارند

واگر بالفرض آن مطلب که در مجلس بمبئی (یا جای دیگر) گفتگو شده و آراء بر آن متفق نشده میکشد این قضیه بمجلس بزرگ کلکته (پای تخت هند) انجا نیز بمشاوره و مناظره کار را تمام میکنند واگر احیاناً

انجاهم انجام نگیرد میکشد تا مجلس لندن در انجا علی التحقیق میکنند رد (بازمثالی بزنم) مثلاً جنگی در میان است و وجهی برای اعانه آن جنگ دولت میخواهد و لازم دارد در انعقاد مجلس مذکور پس از گفتگو رعیت مبلغی میدهد بطوری که هیچکس شاکی نیست چو که این را یک نوع از قانون میدانند (اگرچه رسم این لاشیئ نیست که فضولی کنم بلکه آن شوونات را ندارم که عرضی بنمایم) ولی از روی بیطاقتی عرض میکنم از رعایای دولت ما آنها که صاحبان ثروت وجاه و ملک و دستگاهند تا مردمان متوسط و پایه چه عیب دارد دولتخواه و ملت دوست باشند اقتفاء تاسی برعایای خارجه بنمایند دیون دولت را از روی تقسیم متحمل شده این رشته که نقداً بگردن ما و بدست اجنبی است بگسلانند چو که بندگان اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه مثل پدر بر ما مهربانست بلکه از پدر مهربان تر است امید که بزرگان و هواخواهان دولت ما تشکیل این

امر سهل را بدهند و رفع آن بار منت را از گردن اهالی ایران صانها الله
عن الحدثان بنمایند (و اگر چنانچه اظهار این معنی از چون منی خلاف رسم
بوده استغفار میکنم) برمیگردم بمطلب خود پیشتر عرض نمودم که از
قاضیها که آنها را جج میگویند تفصیلی بیان خواهم نمود

اکنون شمه از آن عرض میشود بسیاری از امورات مذکوره مسطوره
بلکه اکثر در مجلس قاضیها (جج ها) که آن مجلس را کُرت می نامند انجام داده
میشود و میگذرد و در مجالس عدیده ایشان بنده رفته و تماشا کرده
و بختی جلوس نموده و علمی حاصل کرده ام (شمه ذمه بیان میکنم) گفتم کرت
متعدد است اما حالا سخن از (هی کرت) میگوییم یعنی کرت و عدالت
خانه عالی در این کرت چند مجلس است که هر یکی را ججی است و در
طبقه زیرین این مجالس یک مجلسی است مخصوص برای اینکه اول عرایض
مردم در آنجا ابراز داده شود شخصی که رئیس آنجاست میداند که امروز

مثلاً در فلان کرت چند ادعا و گفتگو برده شده و البته میداند نزد فلان
جج چه قدر مرافعهٔ ناتمام موجود است لهذا هر عارضی که میرود عرض آنرا
حواله میدهد بمجلسی که مرافعه زیاد در آن نیست بدستور او عارض بمجلسی
معین میرود و شخص عارض وکیلی تعیین مینماید (وکلا بسیارند که کار
شان همین است) مثل ایران و گذشته از وکلا اشخاصی دیگر هستند که
آنها را بالستر میگویند اینها برای نطق کردن خدمت جج میباشند
پس وکیل خلاصهٔ عرض عارض را می نویسد میدهد به بالستر او نیز آنرا
خلاصه کرده در مجلس برخاسته نطق میکند و بعرض جج میرساند
(و مخفی نماند) که شخص بالستر نیز عالم است و شرط این کار علم است
و پایهٔ علمش یا بدرجه علم جج باید باشد یا نهایت یک درجه کمتر اما حق
وکیل و حق بالستر معلوم و مشخص از روی قانونی است که برقرار شده
دیناری از آن قرارداد تخلف نمیشود نه این است که وکیل بگوید

بمدعی امروز ما مهمان تو هستیم یا پول نهار مرا بده یا روزی فلان مبلغ باید
بدهی یا اینکه سخنی بناحق بگوید وحقی را پامال کند هیچیک از اینها نسبت
ولباس اشخاص بالستر طرزی خاص است (یعنی جبه ایست که پشت
گردن آنرا چین داده اند واین لباس رسمی است که بهمین لباس
بمجلس وارد میشوند) واین چه قاعدهٔ خوبی است که هر مرافعه که در روز
باید در آن حکم شود مثلاً پنج یا شش یا ده مقدمه باید امروز بگذرد اسم
مدعی و مدعی علیه را مینویسند بر لوحه بر در مجلس کرت می آویزند اشخاص
مذکور قبل از انعقاد مجلس می آیند بر آن لوحه مینگرند اگر نام ایشان نوشته
شده توقف مینمایند ومیدانند امروز مقدمهٔ ایشان میگذرد واگر
نوشته نشده میروند بامان الهی واز شغل خود باز نمی مانند

قدری از طریق وآئین جج عرضه بدارم این شخص که قاضی است
هر مذهبی میخواهد داشته باشد چنانچه انگلیس وهندو ومسلمان هر سه را

را دیدم مشغول قضاوت بودند شرط در قضاوتش دو چیز است اول
دیانت دوم اجتهاد بطور اکمل در مسائلی که متعلق بمرافعه میباشد و
اطلاع از وضع قسم دادن هر ملتی و هر مذهبی واستحضار از احکام هر دینی
مخصوص کتب فقهیهٔ ما مثل شرح لمعه وغیره را ترجمه کرده حاضر دارد
که اگر ادعا میان دو مسلمان باشد بر قانون شریعت حکم میکند
و سر آمد همه اینها تفرس آن شخص است که محال است امری براو پوشیده
بماند دو کمال در آنها دیده ام که مرا متحیر نموده یکی اینکه در مقام استنطاق
چنان تقریر میکنند و پرسش مینمایند که اگر شخص قاتل باشد یا کسی دزدی
کرده باشد ابراز میدهد وامکان ومجال دروغ ندارد یکی دیگر اینکه
هنگامی که (بالستر) ایستاده مقابل ونطق میکند وعرض حال موکل
موکل را مینماید سراپا گوش میشود ومیشنود مبلغی سخن را که شنید با قلمی که
بدست دارد یک یا دو کلمه یادداشت مینماید باز گوش میدهد وهکذا

مثلاً با ستر اگر صد کلمه حرف زده باشد جج پنج کلمهٔ نتیجه بعد اگر بخواهد (بسا که واقع
میشود) آن سخنان را بدون کم و زیاد که شنیده بهمان پنج کلمه یادداشت
بیان مینماید و از قرار تحقیق این خود یک نحو علمی است که درس میخوانند
و تعلیمی مخصوص دارد و چون حکم کند غیر الحق نکند حالا فرض قاضی حکمی
نمود میتواند مدعی یا مدعی علیه بگویند ما این مرافعه را قبول نداریم در اینحال
اگرچه حکم قاضی مذکور جاری شده ولی مرافعه را می برند بمجلس دیگر
نزد قاضی دیگر او نیز رسیدگی میکند اگر جج اول درست حکم کرده امضا
میدارد و اگر احیاناً بفهمد خبط نموده رود رواسی نکرده میگوید اشتباه
او را (این مطلب در ادعاهای خیلی بزرگ است)

قدری هم از مجلس ورود جج بیان کنم مجلسی است وسیع دور
تا بدور کرسی و نحو ذلک بقطار گذارده برای مردم در یکطرف مجلس
هم وسعتگاهی است مرتفع کرسی بزرگی نهاده که جای قاضی است

محاذی روی او وسعتگاهی دیگر است از محل جج پست تر و از محل
مردم بالاتر بر آن کرسیها نیز گذارده اند این جای منشی و محررین و عارضین
است و دور تا بدور این مجلس پر از کتاب است همه در فقه و احکام
مرافعه از هر مذهب و طریقه   وقت ورود جج یک سپاهی (با صطلاح
خودمان فراش) میآید صدائی میدهد اشاره باینکه جج آمد مردم بتعظیم برخاسته
وارد میشود دو نفر یساول که تبرهای نقره دارند جلو او هستند پس
بر کرسی خود می نشیند بعد از تواضع مقدمات از روز پهلوی دستش
حاضر است یک یک را گفتگو میکند و حکم میدهد   این عجب است
که در آن مجلس ابداً همهمه و غلغله و بر سر یکدیگر زدن و فحش دادن
منسوخ و متروک بلکه معدوم است محال است که دو نفر بلند حرف
بزنند و محال است که بدون رویه سخن بگویند یکی که حرف زد و تمام
کرد دیگری بتکلم می آید   مثلاً اگر زیدی در اثنار کلام بعمرو فحش بدهد

عمرو ابداً جواب نمیگوید و وحشت نمیکند وقتی کلامش تمام شد او را
اذن میدهند سخن بگوید عجب تماشائی دارد نزد فتوای خون از روز
جج و بعض اجزا لباس قرمز می پوشند قاتل را که حاضر نمودند پس
از گفتگوها و شهادتها و ثبوت در حالتی که جج بسیار گره دارد از این
فتوی معلوم است که حالش دگرگون است فتوای کشتن او را میدهد
فوراً آن قلمی را که بدان فتوی نوشته میشکند و بر زمین میزند و برمیخیزد

(سؤال) مدت حکومت حاکم چه قدر است

(جواب) پنج سال تمام پس از این مدت میرود دیگری بجای او میآید

(سؤال) هوای هندوستان عموماً و بمبئی خصوصاً چه طور است

(جواب) لازم بعرض بنده نیست کتابهای انگلیسی در جغرافی همچنین
فارسی نزد سرکار موجود است هوای تمام نقاط هندوستان را نوشته اند
البته جاهای خوب دارد مثل پنجاب و لاهور پیشاور و نخود لک

همچنین

همچنین پونه و دهلی و نپال و حیدرآباد ......

پونه بد جائی نیست هوایش را مثل هوای شیراز دیدم بسیار لطیف
است رودخانهٔ دارد که همیشه آب دران جاری است و آنرا (ندی)
میگویند اما آن آب باران است در هنگام برسات طغیان میکند و در
غیر برسات کم میشود وان رودخانه بسیار تماشا دارد سدهٔ و بندی
که دران بسته اند از عجایبات است شرم میکنم دیگر نام بند همن
یا بند امیر را ببرم در جوار آن باغی است بسیار ممتاز خوش وضع بارو ح
از جملهٔ تماشاگاه پونه است وان باغ را هم باغ ندی می نامند
راه پونه هم خالی از غرابت نیست از بمبئی که بانجا میروند چون کوه در راه
است بیست و پنج یا بیشتر کوه را سوراخ کرده اند خیلی مطول که گاری
درانها عبور میکند بسا کوه سوراخ شده که مدت طول عبور گاری در آن
بسه و چهار دقیقه طول میکشد از وضع نقر انها عقل متحیر است (خلاصه

عرض کردم هوای پونه مثل شیراز است وقتی هم تردید داشتم
که ان هوا بهتر است یا هوای شیراز گاهی این را بر آن گاهی آنرا
بر این ترجیح میدادم آخر الامر پس از توقف چندین روز هوای شیراز
را ترجیح دادم قطع نظر از تعصب چراکه در شیراز آب جاری و چشمه سار
است و در اینجا نیست البته جغرافی دانایان میدانند که لطافت هوا
بواسطه کثرت آب شیرین است (بهرحال) در پونه باغی دیگر است
مسمی به (سلجر گاردن) چونکه نزدیک بسربازخانه است شهد الله
باغ باین خوبی کمتر بلکه هیچ ندیده ام جمیع مرکبات و میوجات از هر
قبیل و از هر نوع ایرانی و هندوستانی وغیره را دار است حیاض
و آبشارها و خیابانهایش طوری است که زبان و خامه از تقریر و تحریر
عاجز است نهری جاری همیشه دران هست آب این نهر هم از برسات
است و این باغ خیلی بهتر از باغ رانی است که در بمبئی دیده ام

(خلاصه سخن در هوا بود) اما هوای بمبئی بسیار بد است کثیف و متعفن
ناساز کار خصوصاً برای غربا در وقت گرما ابدان مردم بثورات
و دانه های سرخ بیرون می آورد بغیر از اینکه شهریست آراسته و بنهایت
و قشنگ و منظم و پاکیزه دیگر تعریفی ندارد ولی برای تجارت محلی بهتر
از این جا دیده نمیشود بجهة تجار عجب مرکزی است و برای معامله
غریب نقطه (شاید بعضی باور نکنند) اگر شخصی پانزده هزار روپیه داشته
باشد روزی پانصد روپیه سود از آن می برد این را نه من میگویم از تجار
معتبر بپرسید و تجار در بمبئی صد پنج مالیات میدهند پس انهم از روی
دفترانها که بدانند سود برده اند

باغی در بمبئی هست موسوم بباغ رانی که مذکور شد این باغ هم خالی از
تعریف نیست خیابانهای معوج پیچ در پیچ دارد که تعمد در آن نموده اند
ولی شخص از اعوجاج انها حظ میکند بسیار خرم اشجارش مردف و یک

انذازه است حتی سبزه و ریاحینش یک هوا و تازه فواره های
آب از هر سوی ان جستن و فوران است (اما آبش از نل است)
در این باغ عمارتی است دو طبقهٔ بسیار عالی و بزرگ در آن استخوان
و اجسام و اجساد بسیاری از وحوش و طیور را نگاه داشته اند اکثر
در پشت جعبه ها که از بلور است گذارده اند برای تماشای مردم هر که
خواهد کو بیا و هر که خواهد کو برو کسی را منعی نیست اما بشرطیکه ابداً دست
نزدیک شاخی از درخت یا برگی از شاخی یا گلی در سبزه نبرد و نزند
که اگر برد و زد فوراً آنرا جریمه میکنند در فضای این باغ متفرقه سراها
و ایوانها و عمارتها ساخته اند همه کوچک کوچک در هر یکی از آنها یک جنس
از حیوان نگاه داشته اند مثلاً در سرائی که اطرافش میلهای آهنی است
(میتوانیم آنرا خانهٔ قفسی بگوئیم) یک یا دو یا بیشتر شیر کرده اند در سرای
دیگر که جائی دیگر است دو یا سه پلنگ و ببر حبس نموده اند یا جائی خرس

و یوز و شغال و گرگ نگاه داشته اند در جائی دیگر آهو و گوزن گور را
کرده اند عجب این است که در میان آن سراهای قفسی بمقتضای طبع
ان حیوان خانه ساخته اند مثلاً برای پلنگ و خرس کوه مصنوعی بشکل
طبیعی تشکیل داده اند برای آهو و گوزن مرتع و مشرب و تپه و تل
ساخته اند

باز برای اقسام و انواع مرغها سراها ترتیب داده اند سراهای بزرگ
که اطرافش همه تشبک دارد در میان آن مرغها در پروازند بسا جاها که
وسعت بسیار دارد و بمقدار یک پیمان خودمان یا بیشتر از زمین را بپرده
آهنی مشبک قفس ساخته اند سقفش نیز تشبک بان پردهٔ مذکور است
در میانش هم اشجار انبوه و آبهای بسیار است در چنین جائی مرغهای
خیلی قشنگ خوش خط و خال بطیران و پروازند اما از پرده بدر نمیروند حتی
برای مرغابی ها جنگل و بیشه مصنوعی ساخته اند بهمان و تیره مذکور خلاصه

وحشی وطیری نیست که نباشد برای فیل هم خانه ساخته اند روزهای
شنبه انجا ازدحام میشود درخیابانها کوچها وکرسیها نهاده هرکس هرجا میخواهد
بنشیند (مع هذا کله) باغ پونه راکه وحش وطیر ندارد بهتر پسندیدم

(سؤال) از قید وبند وحبس بمبئی چه یافتید چه طور است

(جواب) هرکس خلافی کند بمقتضای جرمش مجازات میدهند بحکم جج
وقاضی (مثلاً) شخص محترمی خلاف کرد جریمه اش بچیز جزئی میکنند و
آنرا (دَن) میگویند بالمثال دو روپیه ازاو میگیرند وکمال خفت است
شخصی دزدی کرده بمقتضای دزدیش بمدتی معین در قید میرود در انجا
هم اگر خلافش بزرگ است بار ازد میکشند وبکارش وامیدارند سنگ
بشکنند برای تسطیح راهها یا حمالی کند درهمان قید اگر خلافش کوچک است
در قید بافندگی میکند یا آهنگری ونحو ذلک وکسی که خون کرده اگر
متعمد نبوده در قتل او را می برند بجزیره که نزدیک بمبئی است (شهری است

رها وآزاد است ولی باید مشغول کسبی باشد وباشد تا بمیرد یا وقتی خلاص
شود واگر قتل را متعمد بوده حکم کشتنش میدهند اینهم تفصیلی دارد
در صدد ذکرش نیستم چراکه درست نمیدانم واگر احیاناً طفلی شش یا هفت
یا هشت ساله دزدی کرد او را آزاری جزئی میدهند بحبس چند ساعت
یا گوشمالی دیگر

(سؤال) مراکب یعنی اسباب سواری وآلات حمل اثقال البته در
هندوستان بسیار است مخصوص شنیده ام الحال مثل فرنگستان در
تکمیل آنها میکوشند حقیقت دارد یا نه

(جواب) بلی در این خصوص اسباب راحت وآسودگی مهیا است
هم بجهة سواری مردم هم برای حمل ونقل اشیا ر (همه را عرض میکنم) شاید
بعض از انها بجهة سرمشق بد نباشد
مقام پست این آلات گاریهای چوبی است که باشکال مختلفه ساخته شده اند

غالب آنها مشبک و پنجره دار است اینها را کتاره می نامند دو چرخ
بزرگ دارد و دو کاو یا یک کاو آنرا میکشد اجناس مختلفه از خوراکی و
ادوات و آلات آهن وغیره و هیزم و زغال و صنادیق و امتعه و اقمشه
و نحوها دران ها میگذارند از مکانی بمکانی می برند (اینها برای کرایه است)
و عدد آنها را از روی لمبر تا چهارده هزار دیده ام شاید بیشتر باشد
دیگر ظرفی است دارای دو چرخ که یکطرف ان ظرف دو شاخه
چوب است سر چوبها را بدست گرفته پیشاپیش خود بسهولت روان
میدارند یا چهار چرخ دارد و بدست او را می برند در حالتی که اشیا خوراکی
وغیره دران است در کوچه ها میگردانند و متاع خود را میفروشند
بسا که هر حمالی یکی از اینها دارد تحمیل اثقال مینماید حمالی که بار بر پشت نهد
نیست الا بر سبیل اتفاق و ندرت
دیگر اطاقهای بزرگ از چوب ساخته اند یا از آهن که مسقف است

در آنها نیز اشیا نفیسه را میگذارند و حمل و نقل مینمایند بعد چرخ و کشیدن
کاو (ای عجب) که گوشت را هم با همین اطاقها حمل میکنند که از گرد
و اثر هوا مصون باشد این بارکش مذکور آتشی نیز هست که در جلو
آنها دستگاه بخار و آتشخانه است و بنجار حرکت میکند بکمال سرعت
دیگر (بای سیکل) است که دارای دو چرخ است یکی جلو و یکی
عقب در ایران هم آورده اند سرکار ر هم در فرنگستان هزارها دیده ایم
دور چرخهای آنرا (ربر) قرار داده اند و دران ربر هواست شخص
حامل بحرکت دو پا که بزیر و بالا برد چرخ مذکور مثل برق حرکت میکند
مقصود از این عرض این بود که اکنون صنعتی تازه نموده اند در جلو این
محمول مختصر اسبابی قرار داده اند که بقوه الکتریسه حرکت میکند بدون
زحمت پا میدود و اختیار نیز بدست است
دیگر کالسکه و درشکه دو اسبی و یک اسبی لاتعد و لاتحصی در هر گذری

ده یا پانزده بلکه بیست ایستاده حاضر است از قرار مسموع متجاوز
از دو هزار است بعضی خیلی بیشتر میگویند و آنها گاری ویکتوریا می نامند
هرکس بخواهد جائی برود خواه عقب کاریا برای تفرج مبلغی داده سوار
میشود گردش میکند و تا چهار و پنج نفر را حامل است وکالسکه که
بخار حرکت میکند نیز بسیار است که آتشخانه دارد و سُکان آن بدست
جالس آن است باختیار حرکت میکند (عجایب) اینکه کالسکه
برقی تشکیل داده اند بقوه الکتریسیه حرکت مینماید ساعتی یکصد و بیست
میل میرود ولی قدغن شده که در شهر باین سرعت نروند که مبادا
آسیبی بکسی برسد این را (موتر کار) میگویند دیگر از جمله اسباب
راحت و آسایش مردم تشکیلی دیگر است که تازه میباشد و مقصود
ما ذکر آن است

اطاقی ساخته اند بطول هشت یا نه ذرع ایران و بعرض دو ذرع و نیم

ویکتوریه نام ملکه است داخل ادارات یادگار نصب نموده اند

یا سه ذرع این اطاق مرکب است از سطحه که از چوب است در هر یک
از دو طرف آن هشت و بعضی پنج استوانهٔ باریک نیز از چوب افراشته اند
و سقفی بالای آن قرار داده اند همه را با آهن و میخ های قوی محکم نموده اند
هشت یا پنج کرسی کوچ مانند بردیف محاذی هر استوانهٔ در میان اطاق
نصب کرده اند که روی هر یکی از آنها پنج نفر آدم میتواند بنشیند چهار
چرخ آهنی این اطاق دارد اگرچه کوچک است ولی محکم و قوی است
این اطاقها را (ترموی) میگویند بکسر اول و فتح ثانی و سکون ثالث
(این بجای خود باشد)

در کوچه های بزرگ که محل عبور و مرور زیاد است و عمدهٔ ذهاب و ایاب
مردم در آنهاست بر روی زمین چهار رشته آهن کشیده اند که پیش
از این اشارهٔ بآن نمودم و این خطوط آهن محاذی زمین است که
چرخهای ترموی مذکور روی آنها میغلطد و این چهار رشته دو تا

برای رفتِ ترموی است دوتا برای آمد واین ترموی رادو
اسب میکشد یعنی انکه هشت استوانه دارد وانکه پنج استوانه یک اسب
وعدد آنها بسیار است از قرار مسموع دویست عدد است تشکیل آنرا
یک کمپانی داده اند (خلاصه) این ترموی در تمام محلّات جاری و
ساری است وطوری در کشیدن خطوط آهن آن مهندسی کرده اند
که هیچ محلی را فرو کذار ننموده اند بالای سرِ هر ترموی نوشته اند که این
از کجا بکجا میرود و در رنک هم مختلف اند دسته از آنها را زرد قرار داده
اند دسته را سبز دسته را آبی دسته را نیلی دسته را قهوهٔ بطوری است
که همه کس میدانند ومیفهمد که این ترموی از کجا میآید و بکجا خواهد رفت
(بهر حال) این ترمویها متصل در کوچها در کردش اند هر یکی دو دست
نفر مستخدم دارد مثلاً شخصی میخواهد از محلی بمحلی برود در هر نقطه که باشد
بمحض اینکه توجه کرد آن ترموی که مقصود اوست فوراً میرسد طوری

این عمل

این عمل را تشکیل داده اند که اسباب معطلی برای احدی نیست نهایت
خیلی طول بکشد پنج دقیقه بیشتر نیست که شخص بایستد و درنک نماید
تا ترموی منظور به رسد بهر حال تا رسید شخص میرود نزدیک آن بدون
پرسش وسؤال استوانه را میکیرد از زمین بلند شده داخل میشود (از
زمین تا سطحهٔ آن نیم ذرع بیش نیست) بر روی کرسی می نشیند همین طور
که ترموی میرود مستخدم آن حواشی طرف بیرون که بطور راه رو
ساخته اند میآید نزد شخص میپرسد کجا میخواهی بروی میکوید فلان
جا خواه بعد آن صد قدم باشد خواه دو فرسنک بهر صورت
یک تکت که عبارت از نوشته ایست میدهد یک آنه که چهار یا
پنج شاهی ایران است میکیرد وچون بمحل مقصود میرسد شخص از کرسی
برخاسته فرود آمده میرود عقب کار خود بسا شخصی که از جائی بجائی
میخواهد برود که ترموی مذکور در عرض راه منحرف میشود از آن ترا

که مقصود شخص است نمیرود درانحال پیاده میشود قدری می ایستد
ترموی دیگر میرسد دران رفته همان نوشته را (تکت) نشان
میدهد میرود تا مکان مقصود و بساکه این عمل بسه یا چهار مرتبه میرسد
واین ترموها از طلوع صبح تا نصف شب جاری ودر حرکت اند (دخل
این کمپانی) روزی از دوازده هزار روپیه کمتر نیست واز چهارده هزار
بیشتر نه فقط روزی پانصد روپیه بسرکار میدهند واین ترموی
دربعض ازجاهای هندوستان مثل کلکته با اسب حرکت میکند بقوه
حرکت مینماید دربمبئی نیز خیال دارند بقوه یا بنجار قرار دهند

دیگر ازجمله اسباب اسایش مردم کاری بخار است که در ریل حرکت
میکند دربمبئی قرب نیزده اِستِشَن میباشد (اِستشن) یعنی محل و
مکانی که کاری آتشی درانجا داخل میشود وخارج میگردد واین استشن ها
دردو طرف شهر واقع شده اند ازیک طرف روزی پست وهشت

قطار که هر قطاری (ده) (دوازده) (چهارده) وبیشتر گاهی بچهل میرسند
خارج میشوند وپست وهشت قطار داخل میگردند واز طرف دیگر
روزی سی وهشت قطار خارج وسی وهشت داخل میگردد

دیگر از اسباب اسودگی کاری وادوات حرق است (آتش
خاموش کن) درتمام محلات این کاری حاضر وموجود است که بانجام
حرکت میکند وده نفر درآن جا میگیرد بمبو ولوله های ربری بلند بهم
پیچیده مهیا دارند همچنین (نردبان) که دارای پله های عدیده است
وبر روی هم ته میشود ازاهن وبسیار سبک وزن نیز دارند اگر
درمحلی حرق واقع شود درآن کوچه لامحاله تلفون حاضر است خبر میدهند
بهر گاری که نزدیکتر باشد فوراً خودرا میرسانند سر نل (تنوره) نزدیک
بانجا را برداشته وسر لوله ربری را میان نل نهاده آب بر آتش میزنند
ورفع آنرا مینمایند این عمل هم جزو اداره بلدیه است که تفصیلش بیان شد

(سؤال) نظم هندوستان چه طور است

(جواب) نهایت منظم است برای شما یکدو فقره عرض نمایم پیش
ازاین مذکور شد که در کوچهای بزرگ دو خط آهن برای ترموی کشیده اند
یکی برای رفت دیگری برای آمد گفتیم در دو طرف ترموی کالسکه
وکاری اسبی وکاری گاوی آمد وشد دارند چنین قرار داده اند که
کاری ها و کالسکه ها بطرف دست چپ خط آهن مذکور بروند محال
است بطرف دست راست بروند وآنها که میآیند نیز بطرف
دست چپ خود می آیند محال است بطرف راست بیایند این
قانون برای این است که مزاحم یکدیگر نشوند همچنین پیادگان رفت
وآمدشان ترتیبی دارد پیش ازاین عرض نمودم از کوچها نزدیک بدیوارها
سنگ بست کرده اند باید مردم همیشه برآن رشته که طرف دست
چپشان واقع میشود راه بروند دراین صورت همیشه راه آیندگان

با روندگان دوخواهد بود مثل راه کالسکه وکاری
همچنین جزو تنظیمات ملکی است که کسی بخواهد دکان یا دیواری مرمت
کند وباصطلاح چوب بندی نماید (منجنیق بسازد) اگر یکروز تمام
میشود باید روز یکشنبه باشد که روز تعطیل است و در غیر روز تعطیل
نباشد که عرصه بر مردم تنگ شود واگر تا مدتی طول دارد باید اذن از
حکومت بگیرد (دیگر) رسم است هر دکانی پله داشته باشد یا خروجی
یا دخولی بعض دکانها سنگی را در جلو دکان فرو برده اند که سرش پیرونست
بدین وسیله بالا میروند (در ایران هم است) اگر کسی جلو دکانش
از روز اول سنگی نبوده بخواهد سنگی بمقدار دو گره کار بگذارد بدون
اذن ورسیدگی مهندس نمیتواند که شاید عرصه بر عابرین تنگ شود ملاحظه
بفرمائید تا بچه اندازه مواظبت دارند نمیگذارند بواسطهٔ سنگی دو گره
عرصه تنگ کند چه جای اینکه مرقناد یا بقال یا نخود بریز یا میوه فروش

تیرهای یک ذرعی جلو دکان خود کار بگذارند و روی آن ها سینی و طبق
و کیرهٔ متاع خود را بنهند و انقدر عرصه بر مردم تنگ نمایند که مجال عبور
و مرور نباشد (قصه شنیدنی است) یکی از دکان دارها در بمبئی دکانش
پله نداشت (از اول) چندین شب در خفیه از درون دکان خود
بزور سر پنجه و ناخن اجرها را لق کرده پس و پیش نمود رخنهٔ پیدا کرد
بطوری که احدی نفهمد سنگی کوچک کار گذارد پس از نصب سنگ شخصی
مهندس مانند می آید قدری نگاه میکند و میرود ساعتی نگذشته سه شخص
مراجعت میکند با یک مرد سپاهی باز نگاه میکنند و میروند بدون
اینکه بصاحب دکان چیزی بگویند لختی نگذشته باز معاودت مینمایند
با یک نفر کانستبل (داروغه) پس داروغه اشاره میکند که سنگ را
بیرون بیاورند عجب اینکه بصاحب دکان یک کلمهٔ حرف نزدند بلکه
نگاه نکردند و این عمل برای این بود که میدیدند این سر سنگ عرصه را

بر مترددین تنگ خواهد کرد

(سؤال) اداره گمرکات چه طور است و عمله‌اش چگونه

(جواب) فقط از گمرک بمبئی فی الجمله اطلاعی دارم بواسطه مخالطه و آشنائی
با یکی از اجزاء ان اداره اما نه بطور اکمل که تمام وضع و محاذات آنرا
بدانم و انچه میدانم اینست که این اداره خیلی بزرگ است میتوانم گفت
اداره باین وسعت نیست در سالی یکصد و بیست هزار تومان پول
ایران مخارج این اداره است از مواجب عمله جات و مرمت عمارات
و اسباب جر اثقال از هر قسم و هر قبیل و خرج کارخانه های بخار که فقط
برای عمل گمرک ساخته شده و غیر ذلک که تفصیلش بسیار است
رئیس این اداره در هر ماهی سه هزار روپیه مواجب دارد از انطرف
مدخول گمرکخانه هر سالی بیست و چهار کرور است صد پنج میگیرد از
چای و مس و قلع و نحوها صد سه و نیم از قماش و از آهن و پنبه و ریسمان

هیچ نمیکیرد (بیشتر از این مطلع نیستم)

(سؤال) از اوضاع مدرسه ها و اسکول ها مرقوم دارید

(جواب) از تحریر اوضاع مدرسه و نحوها معذرت میخواهم نمیدانم چه بنویسم
انقدر مدرسه و اسکول در هندوستان است که بشمار نمی آید و ترتیب و
تشکیل آنها را نمیتوان بیان کرد در یک بمبئی تنها هزارها مدرسه و انجمن و
اسکول تشکیل داده اند مردانه زنانه برای اطفال کوچک بجهة اطفال
بزرگ برای ایتام برای فقرا اطفال بزرگ و کوچک را که بس فرزند
نباشند غالباً در یک حوزه جمع نمیکنند مگر در بعض از بلاد هندوستان
که انها غرضی دیگر دارند گویا مقصودشان این است که اداب و رسومات
دینیه و مذهبیه و تکالیف شرعیه را از میان بردارند عجب این است
که با وصف این مقصود کتب فقهیه علماء امامیه را هم درس میگویند و
تفسیر را کذلک (اما چه طور) یکدفعه بایه مبارکه یسئلونک عن الخمر الخ

وانما الخمر والمیسر الخ که میرسند پس از تفسیر و تاویل میگویند حضرت
ختمی مرتبت خمر را اثم کبیر و رجس خوانده ولی نجس نفرموده بزبانی که
طفل از قید نجاست شراب یا مسکری دیگر بر پیش می آیند و دیگر
مثلاً حدیثی نقل میکنند از کتابی که در دست دارند غیر معروف یا میگویند
از صحیح بخاریست که روزی رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در فلان
کوچه ایستاده بول کرده اند پس چه ضرر دارد باین نحو کسی بول کند یعنی
مثل فرنگیها) باری گفتیم از این قبیل مدرسه ها شاذا در هندوستان
هست با آنها کار نداریم (از انجمن ها سخن گوییم) جاهای بسیار بزرگ
ساخته اند که در آنها کتابهای بیحد و حصر موجود است مخصوص در بمبئی انجمنی
است آنرا انجمن اسلام میگویند اگرچه انجمن های دیگر هست ولی این خیلی
بزرگ است نمیتوانم بگویم تمام کتابهای عالم انجاست ولی میتوانم بگویم
کمتر کتابی است که نباشد هر کس بخواهد میرود کتابی مخصوص فهرست ترتیب

داده اند دران نگاه میکند کتاب مقصود را که یافت آنرا طلب میکند فوراً

می آورند چندان که بخواهد مطالعه مینماید و میرود بعض از انجمن ها هست

که شخص بخواهد همیشه و همه روز برود وجهی مقرر در سال میدهد بهر حال

بنده در انجمن مذکور اکثر رفته کتابی که خواستم آوردند دیدم و خواندم و بهره

بردم برخاسته آمدم

(سؤال) چند مذهب در بندر بمبئی است

(جواب) نخست بطور لطیفه عرض میکنم که مذهب در بمبئی یا در جاهای دیگر

بعدد افراد انسان است بحسب ظاهر هنود و بسیار است بفرق

عدیده سنی بیشمار بمذاهب مختلفه اسماعیلی زیاد بعقاید متعدده اثناعشریه

بسیار کم است و بنده تفصیل این فرق و عقاید آنهارا در کتاب مقالات

علمی نوشته ام مراجعه فرمایید (خلاصه) آنها را بیکدیگر ابداً کاری نیست

بد از یکدیگر نمیگویند بلی جاهائی هست که مخصوص ساخته اند برای بحث

ادیان اکثر شبها منعقد میشود و من بسیاری از شبها رفته ام گفتگوی را دیده ام

امّا افسوس که بهندی و گجراتی صحبت میداشتند باز هندی قلیلی میفهمیدم

امّا نه بطور اکمل (قصه یک شب را عرضه میدارم) مجلسی که نزدیک

بمنزل بنده بود رفتم سرائی بسیار وسیع میزی بزرگ بالای اطاق

گذارده بود پشت آن چند کرسی روی هر یک از آن کرسیها ملا یا مجتهدی

از فرقه نشسته بود برروی یکی شیخی از اهل تسنن برروی یکی کشیشی از

نصاری برروی دیگری برهمنی از هندوها شخصی همراه بنده بود که همه

آن زبانها را میدانست برایم معرفی میکرد و ترجمه مینمود پشت سر همه

کرسیها شخصی را دیدم خود را جمع نموده با غنق منکسر خزیده پرسیدم

این کیست گفتند ملای بزرگ یهود گفتم صدق رسول الله صلی الله علیه و آله

ضربت علیهم الذلة والمسکنة دیدم اینجا هم بخواری و ذلت حاضر است

باری جلو آن میز بقطار شاید پانزده قطار میشد هر قطاری سی نفر از

مذاهب مختلفه تمام روی کرسی نشسته بودند خلاصه (اوّل رسم مباحثه
این مجالس را عرض نمایم) هر شبی سخن از مطلبی میگویند یک شب یا بیشتر
کلام در عصمت است شبی کلام در عفو است شبی در عقوبت شبی در
وحدت شبی در صفات حقتعالی وهکذا آن شب کلام در معرفت
انبیاء علیهم السلام بود عالم هندو جوان بود بسن بیست و پنج سال تخمیناً
از روی کرسی برخاست بقدر سه ربع ساعت نطق کرد سایرین همه
آرام ابداً نفس از کسی بر نمی آمد آن علماء دیگر هم گوش میدادند پس از فراغت
برکرسی خود نشست مردم با یکدیگر سخن میگفتند بطور نجوی و سرگوشی اگرچه پاره
از سخنانش را میفهمیدم ولی باز پرسیدم از مترجم چه میگفت تفصیلی بیان
کرد که از حقیقت دین هنود گفتگو نمود و از اینکه مردم بزرگان این مذهب
را نشناختند و بجهالت مردند و ادلّه های که آورده بود بر حقیقت فرشته
بزرگی که معرفت او را هنود واجب دانند (علی الجمله) انوقت شخص

عیسوی برخاست بنا کرد بتکلم کردن باز تمام گوش میدادند و در میان
تکلمش هیچکس سخنی نمیگفت اینهم از معرفت حضرت مسیح نطق میکرد
و میگفت مردم او را نشناختند و گمراه شدند و مذمتی از یهود میکرد
پس از فراغ بر کرسی نشست دو سه دقیقه دیگر شیخ مسلمان از کرسی
برخاست چون بسیار پیر بود زبانش درست مفهوم نمیشد اگرچه هندی
تکلم میکرد ولی کلامش هندی ها هم درست مفهومشان نمیشد اینهم که
فارغ شد و نشست بمترجم گفتم خوب بود که اینها فارسی یا عربی میگفتند
سخنی من هم با ایشان میگفتم گفت (ای) این شخص نصاری فارسی خوب
میداند و من هم آشناست گفتم پس از انقضاء مجلس او را بطلب چون
مجلس بهم خورد او را پیش خوانده با او سخنی از من گفت توجه بمن نمود
دستی داد و دستی گرفت باو گفتم شما در مسئله معرفت مسیح چه گفتگو کردید
و از یهود چه میفرمودید لختی سخن گفت بعد گفتم شما چرا از یهود تکذیب

میکنید چه خلاف از انها سر زده گفت خلافی از این بزرگتر است
که معرفت حضرت مسیح پیدا نکردند و مقام او را نیافتند بلا تأمل گفتم
مثل اینکه شماها معرفت حضرت محمد ص را پیدا نکردید و مقام او را نیافتید
گفت بچه دلیل گفتم بهمان دلیل که شما در باره یهود میگوئید ساکت شد
برخاست و رفت

(سؤال) کارخانه جات در بمبئی چه قدر است

(جواب) کارخانه از کلّی تا جزئی بیحد و حساب است مثل کارخانهٔ
چلواری بافی مخمل و زری بافی و آهنگری و ریسمان تابی ظرف سازی
کاغذ سازی اما در پونه که یکصد و نوزده میل است تا بمبئی و ریل شش
ساعت و چهار ساعت و سه ساعت بتفاوت میرود در انجا
کاغذ را بسیار خوب میسازند و انجا هوای بسیار لطیفی دارد و باغی که
بی الغراق تالی بهشت که مذکور شد (باری) در بمبئی نیز کارخانه چراغ برق سازی

وکاز

وکاز و غیره و غیره و غیره تمام کارخانها بخار است و شش یا هفت ست
کارخانه را که آتشی کار میکرده دیدم از همه بهتر و غریب تر چلواری بافی
(ای خاطرم آمد) وقتی بسیار طفل بودم بدامان جده ام نشسته میخواست
مرا مشغول بدارد میگفت فرنگیها پنبه را میریزند در صندوق چرخی
را حرکت میدهند از صندوق دیگر چلواری تا کرده بیرون میاید
وقتی این کارخانه را دیدم فوراً حرف چهل سال قبل بخاطرم آمد گفتم
سبحان الله همان است که شنیده بودم چون جناب آقا غلامحسین لاری
تاجر که در کار صاحب این کارخانه است در حقیقت مختار و حکم روا
از ورود بنده به بمبئی تا کنون نهایت لطف را دارد (آخر از خاک
پاک فارس است از ماست که با ماست) سفارش نامه فرستاد
تمام گوشه و کنار را نمودند و مرا سیر دادند برای بصیرت دیگر دوستان
شما عرضه میدارم والّا خود شما در فرنگستان دیده اید نخست از رنگسا

ومنبع این کارخانه عرض میکنم و مختصر مینویسم بطوری که طول کلام ندهم
اما کسی گمان نکند باین سهلی است که بنده نگاشته ام هزار گردر بوزن
اسباب وآلات درکار است که از آنها فیلسوفان دانشمند مبهوت
و گیج میشوند (بهرحال) در کارخانه جائی است کوره مانند که بازغال
سنگ آتش میکنند و دیگی دارد که آب در آن است چون بجوش آید
بنای غلیان را میگذارد چند میل در آن آب است از بخار بحرکت
می آیند از حرکت آنها چرخهای دیگر بحرکت می آیند همچنین چرخی از
چرخی متحرک میشود تا میرسد بیک چرخ بسیار بزرگی که شاید تقریبا هشت
ذرع محیط آن است که همه چرخها آن یک چرخ را بگردش می آورند
چند رشته پهن بدور این چرخ بزرگ است که سر آنها از این طبقه عمارت
بدر رفته بطبقه بالا ناپیدا است (تا بعد بمطلب برسیم) از این طبقه رفتیم
بالا در اینجا فقط میلهای فراوان و چرخهای کلان که سر آنها باین دیوار

و بآن دیوار نصب شده آن رشته پهنی که پیش از این گفتیم بدور
چرخ بزرگ طبقه اول است در این طبقه افتاده بگردن میلی که قوی ترین
همه میلهاست و چون این میل بگردش در میآید همه میلها میگردند
و بگردن هرکدام از آن میلها رشته ایست که بگردش میلها رشتها
نیز گردان میشوند و سر آن رشتها بتفرقه و تشتت از این طبقه عمارت
بیرون رفته اند (تا بعد برسیم) از این طبقه بطبقه دیگر رفتیم جائی است
که پنبه را بار بار می آورند و میریزند در محوطه قطی مانند بحرکت چرخها
پنبه اسکرو میشود پنبه پاک شده از طرف دیگر بیرون میریزد و از آنجا
میرود در قطی دیگر زده میشود و بیرون میآید و فرو میریزد در لوله
وسیعی حق گواه است که این پنبه که از دهن قطی بیرون میآید و در
لوله میریزد بعین مثل آبی که از جوئی بدهن شترگلوئی بریزد باین طور پنبه را
نرم و لطیف کرده در این طبقه تمام همین کار است و مخفی نیست که

حرکات چرخهای این عمل تسویه وتلطیف پنبه در این طبقه از یک رشته ایست
که از طبقه دوین برآمده است باز رفتیم بطبقهٔ دیگر انجا پنبه های مذکور
رسیده میشوند در اینجا هم حرکات چرخها از گردش دیگر رشته ایست
که در طبقهٔ دوم بود باز رفتیم بطبقه دیگر انجا انها را صاف میکردند وبدور
رول پیچیده میشوند (رول لوله کلفتی است) گردش این چرخها ایضاً
بواسطهٔ رشتهٔ دیگراست که در طبقهٔ دوم بود باز بطبقهٔ دیگر رفتیم
در انجا چلواری بافته میشد این حرکات نیز بواسطهٔ دیگر رشته ایست
که در طبقهٔ دومین بود باز بطبقهٔ دیگر رفتیم انجا حوضها بود در آنها لعاب
نشاسته مانند بحرکات چرخهای بسیار در حوضها ان لعاب بهم خورده
میشد و صاف میشد وهمین طور که چلواری بدور رول پیچیده آغشته
میشد ومیگذشت باز پیچیده برولی دیگر که از آتش گرم بود انجا خشک
میشد باز بعد چرخهای دیگر ته میشد می افتاد بکنار این حرکات ایضاً بواسطهٔ

رشته

رشته دیگراست که در طبقهٔ دومین بود ایضاً وانجا کسی ایستاده روی
طاقهٔ چلواری را انگ میکند و در این طبقات مذکوره پای هر دستگاهی
یک نفر بیشتر نیست که مواظب چرخهاست والا اگر مقصود مواظبت
نبود انها را هم لازم نداشت و بنده خیلی مختصر نوشتم والا دقایق و
علل واسباب جزئیات آنرا فهمیده و دانستم (خوب که یادم آمد)
از برای آمد و شد عمله جات از طبقات مذکوره اگرچه پله دارد ولی
محض سهولت جائی است مربع طولانی (طولش از ثری تا ثریا)
چیزی مثل کفه ترازو ساخته اند چهار سوی ان بزنجیر بسته شده متصل از
بالا بزیر و از زیر ببالا می آید و میرود اهالی ان طبقات روی این
می ایستند فرود می آیند یا صعود میکنند هرکس هر جا یعنی بهر طبقه که
بخواهد برود هنگام صعود چون محاذی ان طبقه رسید از ان کفه خارج
میشود بجای خود میرود در هنگام هبوط همچنین آمد و شد این کفه هم بواسطه

همان دستگاه بخار است فقیر راهم دران کفه سنجیدند نمیدانم چه دیدند

(خلاصهٔ کلام) از تقریرات بنده دو چیز فهمیده شد یکی اینکه دانسته شد

تمام حرکات وسکنات چرخهای هر دستگاهی منوط بگردش رشته

ایست که منتهی میشود بطبقهٔ دوم وتمام حرکات وسکنات رشتهای

طبقهٔ دوم منوط برشته ایست که منتهی میشود بطبقهٔ اوّل که بدور چرخ

کلان بسیار بزرگ است وحرکت چرخ کلان مربوط بچرخهای کوچک

وحرکات چرخهای کوچک بسته بحرکت میلهای درآب وحرکت

میلهای درآب بواسطهٔ بخار وحدوث بخار بجهة اتش اگر ملتفت شده اید

ترتیب قضیهٔ منطقیه دادم ونتیجه گرفتم

تفصیل کارخانهٔ زری ومخمل بافی ده برابر این است که گفتم وتماشای

آن صد چندان اکنون که مشغول تحریرم چشمم بنای تیرگی را گذارده

شرح این کارخانه طلب شما بعد عرض میکنم الحال سخنی از چشم خود میگویم

مطلع هستید چهار سال است گرفتار خیلاز چشم هستم هر کسی چیزی یافت

هر جرّاحی استنباطی نمود یکی گفت نزول آب است دیگر گفت

طبقهٔ زجاجیه خراب تا کارم کشید بدینجا چون سؤالی دیگر فرموده اید

از دکترها همان جواب شما شرح حال من خواهد بود

(سؤال) دکترهای بمبئی چه طورند در حذاقت بقدر دکترهای فرنگستان

علم دارند وتشریح در بمبئی میکنند یا خیر

(جواب) دکترهای بسیار خوب هست مخصوص در جائی که از لا (اسپیتال) میگویند حکیم بزرگی است بسیار دانشمند چند نفر شاگرد دارد که هر کدام

برابری میکنند با دکترهائی که بایران می ایند در همین اسپیتال اکثر

آدم تشریح میکنند یعنی هر کس که مریض میشود در اینجا میآید مجانی اورا

دوا میدهند (این مریض خانه خیراتی است) متوجه میشوند واگر بمیرد

وصاحبی نداشته باشد برای اینکه بفهمند چه مرضی داشته بیچاره را قطعه قطعه

میکنند دکترهای هند و پارسی نیز بسیار است انها هم حذاقت دارند
ولی مشهور دکتر بزرگ اسپیتال است که مذکور شد دو نفر از دوستان
تازه که در بمبئی یافتم یکی انگلیسی دان دیگر هندی حرف زن مرا بردند
در اسپیتال بحکیم بزرگ درست حالی کردند چشم مرا دیده چیزی نوشت
بدستم داده حواله بدکتری پارسی کرد که باهم سه قدم فاصله داشتند این دکتر هم
دید چیزی نوشت حواله داد بدکتر دیگر که هندو بود آنهم در همان محکمه بدو
قدم فاصل ایستاده بود پس از ملاحظه عینکی بدون شیشه بچشم گذارد از خارج
شیشه بر آن نهاد و گفت صفحه که محاذی تو بر دیوار آویخته بخوان خط رو
ان صفحه را درست ندیدم آن صفحه مقوائی است که بروی سطری بسیار
جلی بانگلیسی نوشته اند سطری دیگر زیر آن ریزه تر همچنین تا ده سطر و سطر
خفی تر میشود تا مثل خط غبار شیشه را عوض کرد یک سطر از آن را
خواندم دیگر ندیدم باز شیشه را عوض کرد تا شش هفت سطر را خواندم

ولی

ولی چون بکندی میخواندم دانست سوادم در انگلیسی کو راست گفت
اِسپِل بگو گفتم مثلاً دی ای آر ای جی اچ ا زد ای آر ا
آن بهمین وتیره باری انقدر عینک عوض کرد تا سطرهای خفی را هم دیگر
خواندم و هر عینکی را که عوض میکرد چیزی بر کاغذ یادداشت مینمود پس از
فراغ آن کاغذ را داد بردم نزد حکیم بزرگ اول او دیده باز چیزی نوشت
برگردانیدم نزد دکتر هندو انوقت حواله داد با فیسی که عینکی بفلان درجه
بگیرم و گفت علاج شما همین است از انجا مراجعت نموده آمدم منزل
در اینجا مطلبی دستگیرم شد که این دکترها معالجه را نیکو کرده اند بر وفق
صواب اما تقلبی در کار نموده اند و این را همیشه دارند که با آنکس که
عینک فروش است بست و بند نموده اند که هر مشتری بفرستند
عینک را بقیمت گزاف بدهد و از آن وجه دکترها بهره برند از این کار
بدم آمد و گفتم شاید کسانی که این حال را دارند در معالجه هم سهل

انکار باشند

پس شرح این ماجرا را بردم نزد سرکار رشت خدابنده صاحب
که با من از قدیم غایبانه یکنوع محبت و دوستی داشت در مبیئی
بمحض ملاقات نهایت لطف که شیوه مرضیه و نتیجه عالم انسانیت
اوست نمود بطوری که مرا شرمسار کرد کتابها بهدیه برایم فرستاد
واگر نفرستاده بود صفات حسنه او را بیان میکردم و او را اول
انسان این معموره میخواندم ولی شاید بعضی گمان کنند تملق
میگویم لهذا میگذرم ومیگویم اطال الله عمره وعزه باری فرمود دکتری
در اینجا هست که بجز معالجه چشم هیچ کاری ندارد سالها در فرنگستان
کار کرده با من دوست مهربان است تو را نزد او خواهم برد این بگفت
از جای برخاست باتفاق بمسافتی بعیده رفتیم ملاقات شد مردی
خلیق خوشحال خوش منظر پارسی کمی هم میدانست چشم را دیده آنچه بنائی

در اسپیتال مذکور ذکر شد با متحاناتی که مرقوم آمد بدون کم و زیاد امتحان
کرد پس از فراغ مرا برد در اطاقی تاریک چراغ لامپ روشن نمود
با ذره بین درست چشم را بدقت ملاحظه کرد (وقتی در ایران یعنی در
شیراز جناب میرزا زین العابدین دکتر هم با چراغ دیده بود) خلاصه
پس از فراغ انکار نمود مرضی را که وقتی یکی از دکترها در شیراز میگفت
و اعتقاد داشت ولی موافق بود سخنش با آنچه جناب نقیب الممالک
و جناب مسیح الدوله ادام الله بقاءهما در شیراز فرمودند

خوشتر آن باشد که نام دلبران گفته آید در حدیث دیگران

اینجا حسن مرحمتهای این دو بزرگوار بخاطرم آمد از ذکر نام مبارکشان نگذشتم
باری دکتر مذکور دو علت در چشم دید یکی ضعف که بواسطه تحریر زیاد و
کارهای دقیق چندین ساله عارض شده یکی دیگر نقص و شکست در طبقه
زجاجیه که مورث آمدن رشته های مرواریدی و حبابهای شفاف بنظر و

پیش چشمم گردیده وعلت این هم همان زحمات فوق العاده است واینکه نزول آب باشد معلومش نبود بهرحال نسخه نوشت که شیشه دوائی از هر دواخانه که خود بخواهم بگیرم نامش بانگلیسی اینست (تریفولیم کامپاوند)

Trifolium Compound.

شیشه ایست نه چندان بزرگ نه کوچک چهار انچ طول دارد و دو انچ قطر سیالی قرمز رنگ در آن است بوی رازیانج ازان استشمام میشود روزی سه مرتبه هر مرتبه بمقدار قاشق چای خوری در یک فنجان آب ریخته بخورم انگاه عینک طلائی را که مکرر دیده بود دید وکار چین بود بیست تومان خریده بودم دیده فرمود این بقیمه اگرچه گران است ولی برای چشم تو بمفت نمی ارزد نوشت عینکی را بدرجه معینی حواله بجائی دیگر اکنون هم دوا را گرفته میخورم وهم عینک را خریده میزنم ونام دوا را واین مداوا را نوشتم که شاید دیگری را که مبتلا باین مرض باشد بمداومت آن سود دهد

این قصه

این قصه هم پر بد نیست امروز ظریفی که ایرانی است طبع شعر هم دارد آمد بدیدنم بنده گفت آخر معلوم شد که چشم شما چه علت داشته گفتم آری علتش را خودم بهتر میدانم دست و پا را جمع کرده سرش را پیش آورد گفت بفرمائید گفتم بنثر بگویم یا نظم خیلی خندید گفت نظم نظم این غزل را که از طبع فضولم سرزده بود خواندم

(این است)

ازبس نگاه زلف تابان بود کار چشم	آشفته حال گشت وسیه روزگار چشم
عکسی بجا بست از خط مشکین دلبران	این تیرگی که می‌بینی وخوانی غبار چشم
ازبس خیال قامت خوبان نموده‌ام	زان سروهاست سایه در این جویبار چشم
معشوق دید چشم ودل افتاد در پیش	یک روز کار حال دل این بود کار چشم
از چشم جور بر دل واز دل بمن رسید	من خوار وزار دل شده دل خوار وزار چشم
این چشم دارد از لب میگون بسر خمار	هم بشکنند مگر لب میگون خمار چشم
در این بهار خط از سبز بوستان	نشکفت خاطرم که خزان شد بهار چشم

نساج وار مردمک دیده کان من — گسترده اند کار که از پود و تار چشم
پیدا نموده است در این خانه عنکبوت — بس تارها تنیده بسقف و جدار چشم
تو رار و فا نکرد و نکردید غمگسار — ظلمت صفا نمود که شد غمگسار چشم
دریای بیکنار شد و من در آن غریق — این چشمه ها گشته روان از کنار چشم

فرصت ببست دیده ز خوبان باضطرار
کاندر کفش نبود کهی اختیار چشم

کجا بودیم آمدیم بکجا مطلب ما در مسئله دکتری و دکترهای بمبئی بود قدری دیگر
میخواهم از این دکترها بیان کنم و یک دو سؤال دیگر سرکار باقی است
بعد همه را عرض مینمایم

بسمه تبارک و تعالی چند روز تاخیر در تحریر این اوراق افتاد بلحاظ تری چشم که
قبل از این عرض شد و عرض نمودم که از کارخانه زری و مخمل بافی شرحی
مینویسم در این کارخانه فقط ابریشم میبافند دانشمندان که آنرا به بینند بچشم بصیرت

میدانند که علم چیست و درجه آن تا بچه اندازه است دستگاه و آتشخانه
وچرخها و الات و اسباب آن بهمان طور است که در کارخانه چلواری بافی
عرض شد پیله ابریشم را میریزند در دیگی کلان و آب و اجزائی میجوشانند
سفید میشود در جعبه ریخته میشود از زیر چندین چرخ اسکرو مانند میکذرد انقدر
لطیف میشود که شخص گمان میکند آب صافی زلال از دهان لوله ها ریزش
مینماید بعد نخ میشود بدور چرخه ها پیچیده میشود پس مردف بدور رولها
پیچان شده برای بافته شدن از غرایب این کارخانه یکی اینست که پس از
رشته و نخ شدن ابریشم چراغهای الکلی بردیف روشن کرده اند هر نخی
از میان شعله چراغ عبور میکند برای اینکه پرز و کرکی که داشته باشد بسوزد و
صاف شود ولی از شدت سرعتی که نخ میگذرد نمیسوزد فقط همان کرکها
میسوزند دیگر از غرایب هر کس هر قسم پارچه بخواهد بهر شکلی و بهر رنگی (گل و برگ
و شاخه و نحوها) نقشه میدهد مقواهای کلفت را بمقتضای خواهش شخص از

روی علم سوراخ میکنند (این هم دستگاهی دارد) نخهای ماکورا طوری
در آنها میدوانند که هنگام حرکات چرخها و حین بافته شدن گل و برگ یا
اشکال دلخواه بظهور میرسد این کارخانه را خوب بدقت دیدم خیلی دقایقش
را فهمیدم در اثناء سیر چوب بسیار بلندی که برای پیچیدن ابریشم بردیف دو
چرخه ها بود دیدم حرکت میکرد بدون واسطهٔ چرخ و بخار مایهٔ حیرت شد بسیار
پا فشردم و از اجزاء کارخانه سؤال کردم تا با فهم مطلب را

بالجمله بیش از این نمیدانم چه عرض کنم که شخص از مشاهده این علوم دیوانه میشود
و این کارخانه را که دیدم بتوسط جناب مستطاب دانشمند یکانه خرد پژوه
فرزانه آقا محمد حسین صاحب تاجر دهدشتی بود که حضرتش جامع کمالات صوری
و معنوی است چندین زبان را تحصیل فرموده و بسیار از علوم جدیده را فرا گرفته
بدین بنده اش لطفی شایان و مرحمتی بی پایان است

از ضرابخانه سؤال نفرموده بودید در انجا کسی را راه نمیدهند جز اینکه اذن

از گورنر بگیرند در این کارخانه جائی است که طلا یا نقره گداخته میشود و از انجا
بلوره آمده که آب میشود آب شده اش از بلندی متصل بزیر میریزد مانند سیلی
که از بالای کوه بدامن ریخته شود و از انجا روان شده بجائی که شمش میکردد
و سکه میشود پس از دهان لوله مثل قطرات باران میریزد و میرود در جائی
بواسطهٔ الات و اسباب وزن میشود صحیح الوزن بطرفی ریخته میشود انکه
فی الجمله از وزن زیاده شده بطرفی دیگر و انکه از وزن کسر نموده بسمتی دیگر
شرح این دستگاه اینجا نکفتنی است انشاءالله تفصیلی علیحده در وضع این کارخانه
مشروحاً عرضه میدارم و دقایقش را مینکارم و میفرستم حیف است
بدین اختصار بگذاریم و بگذریم

(سؤال) در آب نمودن آهن اگر بشود علمش را بیاموزید بسیار خوب
است سوغاتی است برای ایران مدتهاست در این فکر هستم که چرا
آهنگران ما در این کار اقدام ننموده اند

(جواب) سرکارخان در این آخر عمر بقول مشهور مرا واداشتید که در آهنگری باِمتثال امر عالی درین خط رفته تحقیقات لازمه بعمل آوردم مخصوص از شخصی که از اجزاء کارخانهٔ انجنیر است (آهنگری) همچنین از کتابی که در این فن بوده علمی حاصل نمودم بمعاونت جناب مستطاب جابے سید موسای نجفی المولد و بمبئی الموطن که جنابش جامع کمالاتست و بسیاری از صاحبان انگلیس از بیان بدیعش صاحب معانی شده اند (خلاصه) آهن آب کردن هم مشکل است هم آسان جز آتش تند چیزی نمیخواهد اوّلاً این عمل باید در جائی باشد که زمینش نمناک و هوایش مرطوبی نباشد که هنگام گداختن آتش رطوبت زمین و هوا از درجهٔ حرارت آتش نکاهد در ایران باصفهان و یزد و نحو هما و شیراز هم شاید این عمل ممکن باشد و در بمبئی جائی که وجود دو علت مذکور ناقد است آهن آب میکنند همچنین در دیگر جائی از هندوستان که آن دو علت فقدان دارد

نیز کارخانه آهن آب کنی ساخته اند بارِی بوتهٔ بسیار بزرگ میخواهد بطوری در زمین قرار دهند که اطرافش از زغال سنگ انباشته باشد ثانیاً باید درجهٔ حرارت آتش را بدانند چو که درجات حرارت آتش هزارهاست هر فلزی بدرجهٔ آب میشود (مثلاً) مِس در آتشی که حرارتش بسی و دو (٣٢) درجه برسد کم کم نرم میشود کم طاقت میگردد چون بدویست و پنجاه (٢٥٠) درجه رسید مثل آب روان میشود امّا آهن خیلی سخت است چون دو هزار و هفتصد (٢٧٠٠) درجه حرارت آتش دید چنان نرم میشود که دو قطعهٔ آنرا میتوان باهم ملصق کرد و درهم فرو برد (بالآخره) چون حرارت به پنجهزار (٥٠٠٠) درجه رسید آب میشود و روان میگردد (این را هم باید دانست) که چون هفتصد و پنجاه و دو (٧٥٢) درجه حرارت در شب بآهن رسد مثل خون سرخ مینماید ولی در روز را چون هشتصد و پنجاه (٨٥٠) درجه حرارت دید بطوری که در شب بدرجهٔ مذکور سرخ میشود سرخ نمینماید (مقصود از این چیست) مقصود اینکه قریب

سرخی آهن را نباید خورد و برای آب شدنش باید بدرجه حرارت بیفزایند
و این عمل جز بزغال سنگ میسر نیست (بدانکه) یکمن زغال سنگ
حرارتش مقابل است با هفده من آتش هیزم و برای افروخته شدن
زغال سنگ هر مثقالی از آن یکصد و پنجاه مثقال هوای صاف میخواهد
و اگر با آلت دم باشد هر مثقالی بیست و پنج مثقال نفخه لازم دارد
(بهرحال) در آب کردن آهن باید بر درجه حرارت آتش افزود اینکه
در ایران ما میگویند آهن آب نمیشود بواسطه این است که نه با زغال سنگ
کار میکنند و نه حرارت را بدرجه پنجهزار (۵۰۰۰) میرسانند و من خیال دارم
در این صنعت بعدها رساله بنویسم برای ابنای وطن خودم انشاءالله
آب کردن آهن ببینند تا چه درجه است دو روز قبل بهمراهی جناب
حقایق انتساب دوست قدیمی و مشفق صمیمی آقا میرزا محمود تاجر دهدشتی که
واقعا یک جهان محبت است و یک عالم فتوت و در بمبئی تشریف دارند

رفتم (بسائین) یکی از توابع بمبئی است قریب بانجا پلی است که بر روی
دریا بسته اند (پل بسائین معروف است) متجاوز از شصت دهنه طاق
دارد جدار ابدا از ستونهای آهنی بسیار قوی برپا داشته اند
و روی آنرا میلهای آهن بطرزی خوب و شکلی مرغوب پوشانیده اند
ریل کشیده کاری از روی این پل میرود مقصود ستونهای آن
پل است که همه را آهن آب کرده ریخته اند از این پلها در هندوستان
بسیار است که مجال ذکرش نیست

(سؤال) اداره روزنامجات چه وضع و چند است

(جواب) بسیار اداره برای طبع و نشر روزنامه تشکیل داده اند
برخی را سیر کردم در کارخانه چرخها و اسباب و آلات است که
ببخار حرکت میکنند مثل اینکه برگ از درخت بریزد کاغذ از چرخها
فرو ریخته و خود ته میشود و بکنار میرود دسته میشود برای اخبار

هر روزی بهر زبانی روزنامه بطبع میرسد ولی بانگلیسی یکی روزنامهٔ
تیمس است یکی دیگر اَدْوُکت (تیمس) روزنامه ایست هر
صبح بیرون می آید و بمردم میرساند (ادوکت) عصر بیرون آمده
انتشار میدهد مطالبی که منافی دولت نباشد و نفعی عاید اداره باشد
کسی بدهد بطبع میرسانند و آنکه انتفاعی نداشته باشد مقداری از
مطلب را مبلغی معین گرفته بطبع میرسانند (باز بشرط عدم تنافی)
از سؤالات سرکار یکدو پشتر باقی نیست که باید معلوم کنم انشاء الله
پس از اطلاع عرض خواهد شد

درین هفته میخواهم بروم (فِرِی مِیسن) فراموش خانه اگر خدا تعالی
بخواهد شاید از انجا هم چیزی نوشتم سابق برای دویست روپیه
میگرفتند شخص را داخل مینمودند حال ارزان تر شده یکصد و پنجاه
روپیه میگیرند یکی از دوستان واقعی میل کرده از روی فتوت آن

وجه را (در حقیقت ضرر را) متحمل شود مرا برده سیر دهد و خودش
رفته است نام او را در اینجا نوشته بودم از در داخل شد از دیدن
نام خود متغیر گردید فرمود نامی ازین گمنام مبر لهذا حک نمود
نگاشتم والسلام

پیش ازینها مردی مغرضی کتابی درباب فری مسن نوشته بطبع
رسانیده بود واشکال عجیب وغریب (دیو و عفریت و جن) کشیده
مذکور داشته بود که در انجا این اشکال را بنظر شخص جلوه میدهند
و برخی مهملات بهم بافته انتشار داده بود اصلاً این مطالب
حقیقی ندارد وبعضی که گویند رفتن در انجا موجب بیدینی و لامذهبی
است از روی بصیرت نگفته اند مردمانی که فری مسن رفته اند
می بینم بر ورع و زهد و دیانت واما نتشان افزوده جز طریق محبت
و مودت به بنی نوع خود رفتار ندارند واحدی را نیازارند و زیردستان را

دستگیری مینمایند   از برای این تشکیل سی و سه (۳۳) درجه است
تا نه (۹) درجه آن در بمبئی برقرار است زیاده از این در لندن و پاریس
ترتیب داده شده که در بمبئی میسر نبوده و اسبابش ناموجود هر درجه را نامی
است مخصوص   درجه اول را (انترد اپرنتیس) نامند
یعنی دخول شاگرد بر استاد   درجه دوم را (فلوگراف) گویند
یعنی رفقای هنرمند   درجه سیم را (مستر مسن) خوانند
یعنی معمار یا مهندس و این هر سه درجه را لاج مینمایند   و شش درجه
دیگر را چپتر میخوانند   و فری مسن که نام تمام این اداره است
معنیش مهندس یا معمار آزاد است   و بنای این کار در زمان بنای
بیت المقدس شده و آنچه معلوم میشود معمار بیت المقدس هم این خانه
را برای همین مقصودی که حالا دارند بنا نهاده بوده   در ضمن تحریر یعنی
نگارش تا اینجا که رسید خبرهای موحشانه از شیراز آمد یعنی سرایت

مرض وبا را در آن سرزمین و نواحی آن بلکه در بسیاری از زایران نوشته اند
در شیراز از قرار مرقوم در عرض پانزده روز قرب دوازده هزار
یا بیشتر باختلاف نوشتجات از مردم تلف شده اند از کسان من هم مبتلا
شده در گذشته اند از جمله مادرم بوده انا لله و انا الیه راجعون امید
دارم بشما و کسان شما آسیبی نرسیده باشد واقعاً نمیدانم بر شما چه
گذشته خداوند رؤف ترحم فرماید دیگر من هم حواسی ندارم که چیز بنویسم
کتاب اشکال المیزان و غیره را که بطبع رسانیده ام بعض از زحمات حمل و نقل آنرا
بدوست امین صدیق شت خدابنده اشراقی که سابقاً نامش برده شده واگذار
مینمایم و پاره از زحمات دیگرم را بجناب مستطاب مقتدی الاطباء و مفخر الانسان
آقا محمد تقی صاحب تاج افشار را دام الله بقائه که حضرتش مجمع رجال است و
و مرجع ارباب حال و پاینده اش مرحمتی بکمال محول میکنم برای سرکشی بکارهای
لازمه خود بشیراز می آیم عاقبت سرکار چون نام مبارک محمود باد
حرره الاقل الاحقر ذوست العیسی الشیرازی سنه ۱۳۲۲





